

زمان‌مندی و الگوهای دگرگونی‌های اجتماعی درآمدی بر ویژگی‌های دگرگونی‌های اجتماعی در ایران معاصر

ابوالفضل دلاوری

(تاریخ دریافت ۸۷/۶/۳۰، تاریخ پذیرش ۸۹/۷/۲۱)

چکیده: دگرگونی‌های اجتماعی ایران در دو سده گذشته، روندی بسیار آشفته و پرتنش داشته است. این دگرگونی‌های به نسبت جامعه‌های غربی با تأخیر آغاز شده، به‌کندی پیش رفته و با گسست‌های متعدد و گاه واگشت‌هایی همراه بوده است. در طول این دو سده، بسیاری از تلاش‌های معطوف به اصلاحات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و فرهنگی نافرجام مانده و فرایندهایی مانند صنعتی‌شدن، مردم‌سالاری و گسترش فرهنگ مدنی با موانع فراوانی روبه‌رو بوده است. این وضعیت در مقاطع متعددی به انباشت مشکلات و تراکم بحران‌های سیاسی و اجتماعی انجامیده و تنش‌ها، جنبش‌ها و انقلابات متعددی را به همراه آورده است. چنین پیامدهایی، به‌نوبه خود، روند تحولات اجتماعی را آشفته‌تر ساخته است. این مقاله نشان می‌دهد که علاوه بر ساختارها و کنارگزاران اجتماعی، مختصات زمانی رویدادها و فرایندها، نقش مهمی در تعیین سرشت و سرنوشت روند تحولات ایران معاصر داشته است. به‌دیگر سخن، فرایندهای دگرگونی در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در این سرزمین با تصادف‌ها، اقتران‌ها و جابه‌جایی‌های فراوانی همراه بوده است. برخی از این فرایندها در اثر حوادث غیرمترقبه دچارکندی یا توقف شده و برخی دیگر، در اثر پس‌و‌پیش شدن توالی‌های منطقی، دچار تداخل و اختلال شده‌اند. این وضعیت به‌نوبه خود، بر آشفتگی و آشوب در روند کلی تحولات اجتماعی در ایران معاصر افزوده است.

مفاهیم کلیدی: تحولات اجتماعی، زمان‌مندی، اقتران، جابه‌جایی، واپس‌ماندگی، پیش‌افتادگی،

مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره یازدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۹، ص. ۷۸-۱۰۸

دگرگونی‌های پیوسته، دگرگونی‌های گسسته، دگرگونی‌های تعادلی، دگرگونی‌های تکاملی،
دگرگونی‌های آشفته، دگرگونی‌های آشوبناک.

مقدمه

در چند دهه گذشته، مسئله «دگرگونی» و «توسعه» اجتماعی، به دغدغه اصلی فعالان سیاسی، اجتماعی و علمی ایران تبدیل شده است. این دغدغه، در کنار رواج نگرش‌هایی چون ساختارگرایی و تاریخ‌گرایی در محافل دانشگاهی، به تلاش برای بازخوانی تاریخ تحولات اجتماعی و سیاسی این کشور دامن زده و ادبیات سترگی درباره این موضوع را به بار آورده است. در این ادبیات، معمولاً با حسرت، و گاه حیرت، از نافرجامی همیشگی تلاش‌ها و فرایندهای معطوف به اصلاحات و توسعه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در طول دو سده اخیر تاریخ ایران سخن گفته می‌شود.

صرف‌نظر از مباحث و نوشته‌های عامیانه، که در آن‌ها مشکلات و نافرجامی‌های مورد اشاره غالباً بیش از حد ساده‌سازی شده و به عواملی نظیر توطئه قدرت‌های خارجی یا فساد گروه‌های حاکم منتسب شده است، در آثار و مباحث محققانه، دو رویکرد متمایز دیده می‌شود: نخست، رویکردی که ویژگی‌ها و گرایش‌های کارگزاران سیاسی و اجتماعی و ناتوانی آنان در فهم ضرورت یا بایستگی‌های توسعه اجتماعی را عامل این آسیب‌ها معرفی می‌کند. دوم، رویکردی که ویژگی‌های ساختاری اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و یا جایگاه این کشور در ساختار بین‌المللی را عامل و باعث این آسیب‌ها می‌شمرد. البته در دو دهه گذشته، رویکرد دوم رواج بیشتری یافته است. به هر روی در آثار علمی و دانشگاهی در مورد ویژگی‌ها و عوامل دخیل در روند دگرگونی‌های اجتماعی ایران معاصر، مفهوم‌سازی‌ها و نظریه‌های متنوعی ارائه شده است. یکی از صاحب‌نظران، این روند را «شبه‌نوسازی» قلمداد کرده و آن را به پیشینه‌های ساختاری یک «جامعه کم‌آب و پراکنده» و تسلط حاکمان «خودکامه» و برخورداری این حاکمان از درآمدهای نفتی بر این جامعه در سده گذشته نسبت داده (کاتوزیان، ۱۳۷۲) و دیگری آن را مترادف با ظهور و افول پی‌درپی جنبش‌های «مقاومت‌شکننده» دانسته و به فرایند «توسعه وابسته» و حاکمیت «دولت وابسته» منتسب کرده است (فوران، ۱۳۷۸). یکی از پژوهشگران، این روند را «نوسازی متناقض» نامیده و آن را به اجرای سیاست «توسعه ناهمگون» و پیشی‌گرفتن «توسعه اقتصادی-اجتماعی» بر «توسعه سیاسی» قلمداد کرده است (آبراهامیان، ۱۳۷۷) و دیگری آن را «نوسازی نامشروع و نافرجام» شمرده و به کشاکش میان «تجددگرایی» حکومت‌های «نو پاتریمونیل» از یک سو و «اعتراض‌گرایی» و «نظم‌ستیزی» حاکم بر جامعه

ایرانی از سوی دیگر نسبت داده است (بدیع، ۱۳۸۰). پژوهشگری دیگر این روند را «افت‌وخیزهای پیوسته در فرایند نوسازی» و وقوع «جنبش‌ها و کشمکش‌های متعدد» دانسته و آن را به «دخالت‌های همیشگی خارجی» و جدال میان «دو فرهنگ متخاصم سکولار و دینی» منتسب کرده (کدی، ۱۳۶۹ و ۱۳۸۳) و دیگری آن را مترادف با «ناهماهنگی و نوسان در نوسازی ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی» قلمداد کرده و به «نگرش یک بعدی» نخبگان فکری و سیاسی و «یکسان‌انگاشتن تجدد با غرب‌گرایی» از سوی این نخبگان نسبت داده است (بهنام، ۱۳۷۵). یک پژوهشگر این روند را «عقب‌ماندگی» از جریان «توسعه تاریخی غرب» دانسته و آن را به «تفاوت ساختارهای اقتصادی و اجتماعی» و به‌ویژه «نظام مالکیت» و «روابط طبقاتی» در ایران با جوامع غربی نسبت داده (علمداری، ۱۳۷۹) و پژوهشگر دیگری آن را «استمرار دور تسلسل» میان «انقلاب و ضدانقلاب» قلمداد کرده و به کشمکش‌های طبقاتی و ناتوانی جنبش‌ها و انقلاب‌های «طبقه متوسط» در ایجاد یک «دولت باثبات و کارآمد» از یک‌سو، و «فشارهای طبقه بالا، دولت و متحدان امپریالیست آن‌ها» از سوی دیگر، منتسب کرده است (امیراحمدی، ۱۳۸۱).

در پس چنین تفسیرهایی از روند دگرگونی‌های ایران معاصر، چند فرضیه نهفته است. نخست این‌که، دگرگونی‌های کلان اجتماعی در دیگر جوامع، به‌ویژه در جامعه‌هایی که امروزه به‌عنوان الگوهای موفق توسعه، دموکراسی و اخلاق مدنی شمرده می‌شوند، روندی پیوسته و هموار را طی کرده است. دوم این‌که، دگرگونی‌های آن جامعه‌ها، فقط نتیجه ویژگی ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از پیش موجود یا توانایی‌های نخبگان این جوامع (یا ترکیبی از این دو) بوده است.

نگارنده می‌پذیرد که دگرگونی‌های اجتماعی ایران، به‌ویژه در دو سده گذشته با ناهمواری‌ها و نافرجامی‌های فراوانی همراه بوده است اما در بررسی و تحلیل این ناهمواری‌ها و نافرجامی‌ها دو نکته را مهم می‌شمرد. نخست این‌که، جوامع دیگر نیز تحولاتی کم‌وبیش ناهموار و همراه با دشواری‌ها و بحران‌های متعدد را از سر گذرانده‌اند. البته، روند دگرگونی‌ها در جوامع مختلف، به‌رغم برخی شباهت‌ها، از ویژگی‌های خاصی نیز برخوردار بوده، که شناخت این ویژگی‌ها (ازجمله در مورد ایران) مستلزم بررسی روش‌مند و دقیق موردی و پرهیز از ساده‌سازی و تعمیم تجربه دیگر جامعه‌ها است. بنابراین، بررسی و شناخت ویژگی‌های تحولات ایران معاصر، افزون‌بر توجه به الگوهای اصلی دگرگونی‌های اجتماعی در جهان معاصر، مستلزم بررسی دقیق و روش‌مند تحولات موردنظر است.

دوم این‌که، روند دگرگونی‌های اجتماعی، علاوه بر عوامل ساختاری و کارگزارانه، از عوامل

تاریخی و به‌ویژه از «زمان‌مندی»^۱ این دگرگونی‌ها، و به عبارت دیگر از مختصات زمانی و ضرباهنگ رویدادها و دگرگونی‌های تاریخی تأثیر می‌پذیرد. این موضوعی است که در بررسی و تحلیل دگرگونی‌های اجتماعی، کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

این مقاله دو پرسش را پیش می‌کشد: نخست این‌که روند دگرگونی‌های اجتماعی ایران در دو سده گذشته چه ویژگی‌هایی داشته است؟ دوم این‌که ویژگی‌های این روند تا چه اندازه متأثر از مختصات زمانی رویدادها و فرایندهای مرتبط با این دگرگونی‌ها بوده است؟ برای پاسخ به این دو پرسش، نخست مفهوم زمان‌مندی و جایگاه آن در بررسی دگرگونی‌های اجتماعی توضیح داده می‌شود. سپس با اشاره به الگوهای کلی دگرگونی‌های اجتماعی، ویژگی‌های روند دگرگونی‌های اجتماعی در ایران معاصر شناسایی و مفهوم‌سازی خواهد شد. آنگاه با انتخاب نمونه‌هایی از دگرگونی‌های در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، آثار ناشی از «مختصات زمانی» فرایندها و رویدادها بر روند کلی این تحولات بررسی خواهد شد.

۱. مبانی مفهومی، نظری و روشی

۱-۱. «زمان‌مندی» و جایگاه آن در تحلیل دگرگونی‌های اجتماعی

زمان امری محسوس و البته وابسته به حرکت و دگرگونی است. تا آن‌جا که به تجربه و ذهنیت انسان‌ها مربوط است، دست‌کم پنج‌گونه زمان را می‌توان بازشناخت. نخست، «زمان فیزیکی» که با چرخه‌های منظم در پدیده‌های فیزیکی (برای نمونه منظومه شمسی) یا مکانیکی (برای نمونه ساعت) آشکار می‌شود. دوم، «زمان زیست‌شناختی» که با چرخه‌های بیوشیمیایی در بدن موجودات زنده شکل می‌گیرد. سوم، «زمان روانی»، که به احساس و ادراک افراد از گذر زمان (در وضعیت‌های روانی متفاوت) مربوط است. چهارم، «زمان تاریخی»، که اگرچه در بستر زمان فیزیکی شکل می‌گیرد ولی براساس رویدادها و دگرگونی‌های عینی (مانند تولد، مرگ، مهاجرت، جنگ و آشتی) در طول زندگی افراد، گروه‌ها و جامعه‌ها متمایز می‌شود. پنجم، «زمان اجتماعی» که به درک جمعی انسان‌ها از دگرگونی ارزش‌ها، هنجارها و الگوهای زندگی (زمانه) مربوط است.

نقطه مشترک در همه موارد نام‌برده، ظهور و نمود ترتیبات و فاصله‌هایی میان رویدادها و دگرگونی‌هاست و مفهوم «زمان‌مندی» نیز بر ویژگی‌های همین فاصله‌ها دلالت دارد. در این‌جا ما با زمان تاریخی، آن‌هم تاریخ اجتماعی، سروکار داریم. بنابراین، زمان‌مندی دگرگونی‌های

1. Temporality

اجتماعی به معنای ترتیبات و ضرباهنگ رویدادها و دگرگونی‌های مختلف اجتماعی در یک روند به هم پیوسته است.

در بررسی تاریخ اجتماعی، دو رویکرد رایج را می‌توان از یکدیگر تفکیک کرد. نخست، رویکرد «تاریخ‌نگاری دگرگونی‌های اجتماعی» که در آن، مجموعه‌ای از رویدادها و دگرگونی‌های اجتماعی به ترتیب زمان وقوعشان، ثبت و وصف می‌شوند. دوم، «تبیین جامعه‌شناختی دگرگونی‌های تاریخی» که در آن، عوامل و متغیرهای اجتماعی مؤثر در رویدادها و دگرگونی‌های اجتماعی در یک دوره زمانی خاص، مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد. در این رویکرد، مقاطع مختلف «زمان» همچون کادرهایی از یک حلقه فیلم که می‌توان با جداسازی، آن‌ها را واریسی یا مقایسه کرد رخ می‌نمایند. در هر دو رویکرد، مقوله «زمان»^۱ فاقد هرگونه ارزش تحلیلی مستقل است زیرا همچون یک امر انتزاعی (منتزع از رویدادها و دگرگونی‌های عینی)، از زنجیره خود جدا می‌شود و فقط به‌عنوان معیاری تعریفی، برای تفکیک و ترتیب رویدادها و دگرگونی‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. این در حالی است که جایگاه مقوله «زمان» در تحلیل تحولات اجتماعی بیش از آن باشد که دو رویکرد نامبرده نشان می‌دهند. با الهام از فیزیک انیشتین (که مقوله زمان را همچون بُعد چهارم ماده از جایگاه مهمی در تحلیل پدیده‌های فیزیکی برخوردار ساخت) شاید بتوان در تحلیل پدیده‌های اجتماعی نیز «زمان» را همچون یک «متغیر» مؤثر در نظر گرفت. در این رویکرد، که ما آن را «تبیین تاریخی دگرگونی‌های اجتماعی» می‌نامیم، «زمان‌مندی» دگرگونی‌های اجتماعی، همچون یک متغیر (در کنار متغیرهای دیگر) مورد توجه قرار می‌گیرد.

تلقی «زمان‌مندی» به‌عنوان یک متغیر مؤثر در روند دگرگونی‌های اجتماعی، بر فرض‌های زیر استوار است: نخست این‌که، دگرگونی‌های اجتماعی نتیجه ترکیب پیچیده‌ای از زمینه‌های ساختاری، کنش‌های انسانی و رویدادهای تصادفی هستند (McCullagh: 1984). دوم این‌که، همان‌گونه که ساختارها و کردارهای اجتماعی متفاوت، در یک رابطه متقابل مایه فرصت‌ها، و در عین حال محدودیت‌هایی برای دگرگونی‌های اجتماعی می‌شوند (Szetompka, 1991)، رویدادها نیز، به‌نوبه خود، پویایی‌های ساختاری و اثربخشی کردارها، و در پی آن جریان دگرگونی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. سوم این‌که، ابعاد و اجزای مختلف زندگی اجتماعی، همچون یک منظومه، ارتباط خاصی با یکدیگر دارند و دگرگونی‌های کلان و دیرپای اجتماعی، در صورتی به‌طور نسبتاً مستمر به پیش می‌روند و بحران‌ها و تعارض‌های کمتری به همراه

1. Time

می‌آورند که دگرگونی در هریک از آن ابعاد و اجزا، با توالی‌های زمانی خاصی روی دهند. برای نمونه، در یک جامعه عمده‌تأ‌ روستایی، فرایند صنعتی‌شدن - از آن‌جا که نیازمند انباشت سرمایه، نیروی کار شهری و بازار مصرف وسیع است - هنگامی به صورت مستمر به پیش خواهد رفت و آثار کارکردی به بار خواهد آورد که پیش از هر چیز، فرایندهای دیگری چون تجاری‌شدن، اصلاحات ارضی و شهری‌شدن تا حدودی شکل گرفته و پیش‌رفته باشد. همچنین، فرایند دموکراتیک‌شدن نظام سیاسی - از آن‌جا که نیازمند نهادمندی سیاسی، پذیرش قواعد رقابت سیاسی و ثبات اجتماعی است - در صورتی به پیش خواهد رفت که پیش از هر چیز، فرایند توسعه اقتصادی، گسترش طبقه متوسط، رقابتی‌شدن بازار و رشد جامعه مدنی روی داده باشد و درجاتی از توازن قدرت و فرهنگ مدنی در میان گروه‌ها و نهادهای اجتماعی و سیاسی شکل گرفته باشد. هرگونه پس‌و‌پیش شدن این فرایندها و دگرگونی‌ها مایه اختلال‌ها و آشفتگی‌هایی در روند کلی تحولات خواهد شد. البته در جامعه‌هایی که دگرگونی‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در آن‌ها کمتر درون‌جوش و بیشتر تحت‌تأ‌ثیر یا فشار جامعه‌ها و عوامل بیرونی بوده است احتمال بیشتری برای پس‌و‌پیش شدن این فرایندها وجود دارد.

مختصات زمانی دگرگونی‌های اجتماعی جنبه‌های مختلفی دارد. در این مقاله سه جنبه زیر بررسی خواهند شد: نخست، «زمان‌بندی»^۱ دگرگونی‌ها که شامل زمان آغاز یک دگرگونی و طول دوره و مراحل مختلف آن تحول است. برای نمونه، این‌که صنایع جدید کارخانه‌ای در ایران از اواخر سده نوزدهم میلادی تأ‌سیس شد و تاکنون چهار مرحله شامل ایجاد و توسعه صنایع مصرفی کم‌دوام، صنایع مصرفی پر‌دوام، صنایع تبدیلی و صنایع سنگین را پشت‌سر گذاشته است، بخشی از زمان‌بندی فرایند صنعتی‌شدن ایران را نشان می‌دهد.

دوم، «توالی‌های زمانی»^۲ دگرگونی‌ها، که شامل پیوستگی‌ها یا انقطاع‌های مربوط به دگرگونی‌ها است. برای نمونه این‌که روند صنعتی‌شدن در ایران از آغاز تاکنون در چند مقطع کم‌ابیش طولانی (در اثر تشدید کشمکش‌های سیاسی درونی و دخالت‌ها و جنگ‌های بیرونی) دچار‌کندی و حتی توقف شده است بیانگر گسستگی فرایند صنعتی‌شدن در ایران معاصر است. سوم، «تناسب زمانی»^۳ دگرگونی‌ها، که شامل توالی‌های زمانی دگرگونی در عرصه‌های مختلف نسبت به یکدیگر است. در این مورد، دو وضعیت ممکن است رخ دهد. نخست، «اقتران»^۴ تاریخی، یعنی هم‌زمان‌شدن اتفاقی مجموعه‌ای از رویدادها یا فرایندها با یکدیگر، به نحوی که موجب آثار خاصی بر روند دگرگونی‌ها شود. برای نمونه، می‌توان به هم‌زمان‌شدن

1. Time-Scale
3. time-Relation

2. time-Sequences
4. Conjuncture

برنامه صنعتی شدن در دوره رضاشاه با تشدید بحران‌های بین‌المللی و شروع جنگ جهانی و اشغال نظامی ایران اشاره کرد که باعث کندی و سپس توقف این برنامه شد. دوم، «جابه‌جایی»^۱ تاریخی که خود شامل دو وضعیت «پس‌افتادگی»^۲ و «پیش‌افتادگی»^۳ تاریخی است، واپس‌افتادگی تاریخی به معنای عقب‌افتادن یک دگرگونی به نسبت ترتیب منطقی و درون‌جوش آن است. برای نمونه، می‌توان به اجرای برنامه اصلاحات ارضی پس از انباشت سرمایه‌های تجاری و صنعتی (السته عمدتاً از محل درآمدهای نفتی) در ایران اشاره کرد که باعث حاشیه‌ای شدن بخش کشاورزی و تخلیه بیشترین روستاها شد. پیش‌افتادگی تاریخی به معنای پیشی‌گرفتن یک دگرگونی به نسبت ترتیب منطقی و درون‌جوش آن است. برای نمونه، گسترش مصرف کالاهای صنعتی (وارداتی) در ایران پیش از ایجاد و گسترش صنایع جدید، که باعث تسلط بخش‌های تجاری و خدماتی بر بخش‌های تولیدی شد، نمونه‌ای از پیش‌افتادگی تاریخی در روند دگرگونی‌های اقتصادی است.

۱-۲. روش تحلیل «زمان‌مندی» در روند دگرگونی‌های اجتماعی

سه روش متفاوت در تحلیل تاریخی دگرگونی‌های اجتماعی معمول است: نخست، روش «هم‌زمانی»^۴ که طبق آن، دگرگونی‌های اجتماعی مورد نظر در یک مقطع زمانی خاص و جدا از روند کلی دگرگونی‌ها، مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد. دوم، روش «ناهم‌زمانی مقایسه‌ای»^۵ که طبق آن، دگرگونی‌های اجتماعی مورد نظر در چند مقطع زمانی متفاوت بررسی و مقایسه می‌شوند. سوم، روش «در زمانی»^۶ که به معنای تحلیل فرایند دگرگونی در طول یک زمان کم‌ابیش طولانی است. در این روش، روند دگرگونی‌ها در جامعه مورد نظر، بررسی می‌شود و با توجه به پیوستگی‌ها و گسستگی‌های آن، تأثیرهای متقابل عوامل مختلفی که در این روند دخیل بوده‌اند تحلیل می‌شوند (های، ۱۳۸۵: ۲۳۰-۲۴۵ و Osborne, 1995).

با کاربرد روش اول، ممکن است بتوان اطلاعات مفیدی درباره دگرگونی اجتماعی در یک یا چند مقطع از تاریخ جامعه مورد نظر به دست آورد اما این اطلاعات، چیز زیادی درباره سرشت کلی و سمت‌وسوی این دگرگونی‌ها در کل این دوره به دست نخواهد داد. ولی روش سوم، امکان بررسی زمینه‌ها، عوامل و روند کلی تحولات در جامعه مورد نظر را فراهم می‌کند. با کاربرد این روش همچنین می‌توان نسبت‌های زمانی رویدادها و دگرگونی‌های گوناگون مرتبط با جامعه

1. Dislocation
3. Precedence
5. Comparative Statics

2. Time-Lag
4. Synchronic
6. Diachronic

موردنظر را مورد توجه و بررسی قرار داد. سرانجام این‌که با این روش، می‌توان دامنه بررسی را از سطح جامعه موردنظر به جوامع دیگر نیز گسترش داد و از طریق بررسی‌های مقایسه‌ای به نتایج نظری موجه‌تر و استوارتری در مورد دگرگونی‌های اجتماعی دست یافت.

۱-۳. زمان‌مندی و الگوهای دگرگونی‌های اجتماعی

دگرگونی‌های اجتماعی از لحاظ روند و زمان‌مندی، به دو نوع اصلی «تکاملی» و «انقلابی» تقسیم شده‌اند. دگرگونی تکاملی بیانگر تغییرهای تدریجی، پیوسته، جهت‌مند و افزایشی است. به عبارت روشن‌تر، در این الگو، تغییر در یک عرصه به‌نوبه خود امکان تغییر در عرصه‌های دیگر را افزایش می‌دهد و تأثیر متقابل دگرگونی در عرصه‌های مختلف، باعث هم‌سویی نسبی در این دگرگونی‌ها می‌شود. به این ترتیب، روند دگرگونی‌های تکاملی از آهستگی و پیوستگی برخوردار می‌شود و آثار دگرگونی در جهت مشخصی روی هم انباشته می‌شود.

دگرگونی انقلابی، به معنای تغییرهای ناگهانی، شتابان، گسسته و معمولاً غیرافزایشی است. در این الگو، ارتباط و پیوستگی چندانی میان تغییرهای عرصه‌های مختلف اجتماعی وجود ندارد و روند تغییر در یک عرصه، معمولاً در اثر وقوع یک رویداد یا یک تغییر شتابان در عرصه‌ای دیگر، به‌کندی می‌گراید یا قطع می‌شود. به این ترتیب، دگرگونی‌های انقلابی روندی نوسانی و گسسته پیدا می‌کند و امکان انباشت آثار دگرگونی در جهت مشخص کاهش می‌یابد. روشن است که دو الگوی نام‌برده، به زبان وبر، از نوع «آرمانی» هستند و انطباق چندانی با واقعیت ندارند. آنچه در جهان واقع رخ می‌دهد، ترکیبی از این دو الگوست. بر این پایه، می‌توان از دو الگوی ترکیبی سخن گفت. نخست، الگوی «تعادل گسسته»^۱ است که در آن، بیشترین زمان دگرگونی صرف تغییرهای متعادل تدریجی و افزایشی می‌شود ولی این روند، در اثر وقوع یک بحران قطع می‌شود. با وجود این، پس از رفع بحران، روند دگرگونی‌های متعادل از سر گرفته می‌شود. دوم، الگوی «تکامل گسسته»^۲ است که در آن، بیشترین زمان دگرگونی صرف ثبات و استمرار وضع موجود می‌شود ولی در اثر یک رویداد یا تغییر ناگهانی (انقلابی)، درجاتی از دگرگونی روی می‌دهد ولی پس از آن، دوباره سکون و ثبات برقرار می‌شود (Krasner, 1984: 46-223؛ های، ۱۳۸۵: ۲۶۱-۲۶۴).

۲. الگوی دگرگونی‌های اجتماعی در ایران معاصر

صرف‌نظر از بحث‌ها و مناقشه‌های بی‌پایانی که به‌ویژه طی دهه‌های گذشته بر سر کاربرد مفاهیمی چون «فتودالیسم»، «نظام آسیایی»، «استبداد شرقی»، «فتودالیسم ایرانی»، «استبداد ایرانی»، «جامعه ایلیاتی»، «جامعه اسلامی» و «جامعه پیشاسرمایه‌داری» در مورد ویژگی‌های پایدار جامعه ایران در دوره‌های باستان و میانه جریان داشته است (بنگرید به: ولی، ۱۳۸۰) این سرزمین تا پیش از آغاز سده نوزدهم میلادی، دوره‌های متناوبی از نیرومندی و سستی قدرت حکومت و تمرکز و تجزیه قلمرو آن؛ ثبات و بی‌ثباتی سیاسی-اجتماعی؛ رونق و رکود اقتصادی و شکوفایی و انحطاط علمی را پشت سر گذاشته بود. ازجمله، در سده هجدهم میلادی روند دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی در این سرزمین، یکی از دوره‌های نزولی خود را پیمود. البته در مقاطعی از آن سده (نظیر دوره کوتاه حکومت نادر یا کریمخان)، درجاتی از تمرکز سیاسی و اقتدار نظامی پیدا شد اما آشفتگی اجتماعی، رکود اقتصادی و انحطاط علمی در سرتاسر آن سده ادامه یافت (پیگولوفسکایا و دیگران، ۱۳۴۶؛ فوران، ۱۳۷۷: ۹۹-۱۶۸).

از آغاز سده نوزدهم میلادی، به‌دنبال تمرکز قدرت سیاسی-نظامی در دست سران ایل قاجار، از ستیزهای داخلی کاسته شد ولی جای آن را جنگ‌های خارجی (به‌ویژه با روسیه) گرفت. این جنگ‌ها، که نزدیک به چهار دهه طول کشید، موجب گسترش ارتباط میان ایرانیان با غربیان شد و ازجمله، ضرورت انجام برخی اصلاحات نظامی و اداری را پیش روی برخی از نخبگان حاکم (مانند عباس میرزا و قائم مقام) نهاد. تلاش‌های اصلاح‌طلبانه این دسته از نخبگان، با شکست‌های پیاپی دیپلماتیک و نظامی حکومت قاجار و مرگ یا قتل این نخبگان متوقف شد. در دهه ۱۸۴۰ میلادی (دوره سلطنت محمدشاه) بر سستی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این کشور افزوده شد (آوری، ۱۳۷۳: ج. ۱).

در میانه قرن نوزدهم میلادی، با روی کار آمدن امیرکبیر و تلاش‌های نافرجام او برای اصلاح امور نظامی، اداری، مالی، قضایی و آموزشی، دوره کوتاهی از دگرگونی‌های شبه انقلابی (ناگهانی و از بالا) در در عرصه‌های نامبرده روی داد. اما با خلع و سپس قتل امیرکبیر، روند اصلاح و دگرگونی‌های سیاسی و اقتصادی در حدود بیست سال دچار رکود و ایستایی شد. وضعیتی مشابه دوره امیرکبیر پس از روی کار آمدن سپهسالار در ۱۸۷۱ و سپس خلع او در ۱۸۷۳ تکرار شد (آدمیت، ۱۳۵۱ و ۱۳۵۴).

تشدید بحران‌های مزمن سیاسی-اقتصادی و افزایش نارضایتی‌ها و مطالبات اجتماعی در دهه‌های پایانی سده نوزدهم، هنگامی‌که با گشایش نسبی فضای سیاسی در سال‌های آخر آن سده و سال‌های اولیه سده بیستم (دوران سلطنت مظفردالدین‌شاه) مقارن شد، جنبش

مشروطه‌خواهی را به‌بار آورد. دستاورد نهایی این جنبش، تأسیس نهادهای سیاسی و مدنی جدیدی همچون پارلمان، قانون اساسی، انجمن‌ها، احزاب و مطبوعات سیاسی بود. در جنبش مشروطه، عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی تحول انقلابی چندانی به خود ندید و البته دستاوردهای سیاسی جنبش نیز به‌زودی - در اثر تشدید رویارویی‌های داخلی، مداخله خارجی و اشغال نظامی کشور (در جنگ جهانی اول) - تضعیف یا بی‌اثر شد. برای نمونه، پارلمان، در فاصله انقلاب مشروطه تا استقرار سلطنت رضاشاه (۱۹۰۶ - ۱۹۲۶) بارها منحل یا با وقفه‌های چندساله روبه‌رو شد و پس از تحکیم قدرت رضاشاه نیز استقلال خود را از دست داد (Bakhash, 1978; لمبتون، ۱۳۷۵ و آفاری، ۱۳۷۹).

در دوره بیست ساله بعد از کودتای رضاخان (۱۹۲۱ - ۱۹۴۱) تلاش‌های چشم‌گیری برای اصلاح و نوسازی ارتش، نظام اداری - مالی، آموزشی، حقوقی - قضایی، شبکه‌های ترابری و ارتباطات، تجارت و صنعت کشور صورت گرفت. اما این تلاش‌ها با شروع جنگ جهانی دوم و سپس اشغال نظامی ایران متوقف شد (Banani, 1961).

نیمه اول دهه ۱۳۲۰ به اشغال خارجی و جدال‌های داخلی سپری شد. در آن سال‌ها، گرچه فضای سیاسی کشور، کمابیش باز شد و امکان تحرک سیاسی برای گروه‌های مختلف اجتماعی به وجود آمد اما سیاست نهادی بسیار ضعیف باقی ماند و کشور به عرصه ستیز میان گروه‌های سیاسی مختلف با دولت (و همچنین با یکدیگر) تبدیل شد. از نیمه‌های آن دهه، به دنبال بازسازی و تقویت مجدد ارتش و دربار، برای چند سال فضای سیاسی بسته شد و نوعی اقتدارگرایی محافظه‌کارانه بر کشور سایه افکند. با وجود این، در اواخر آن دهه، به دنبال تشدید بحران‌های اقتصادی و مالی و در ادامه تلاش‌های محافظه‌کارانه دولت برای افزایش سهمش از امتیاز نفت جنوب - که در اختیار یک شرکت انگلیسی بود - ناگهان یک جنبش عمومی ناسیونالیستی، علیه تسلط انگلستان بر منابع نفتی ایران آغاز شد. در جریان این جنبش، فضای سیاسی کشور بازتر شد و گروه‌ها و گرایش‌های مختلف سیاسی دوباره فعال شدند. در اردیبهشت ۱۳۳۰ محمد مصدق که رهبری جنبش ملی را در دست داشت زمام دولت را به دست گرفت. مصدق در دوره زمامداری خود، علاوه بر تلاش برای کاهش نفوذ سیاسی خارجی به اقداماتی برای بازسازی اقتصاد ملی و تقویت تشکل‌های مدنی دست زد. حذف درآمدهای نفتی از بودجه (البته به‌علت قطع این درآمدها)، اصلاح نظام مالیاتی و گمرکی در راستای تقویت تولید ملی، گسترش آزادی‌های سیاسی و تحمل منتقدان و مخالفان از سوی دولت و حمایت دولت از تشکل‌های صنفی و حرفه‌ای از جمله اقدام‌ها و اصلاح‌های دولت مصدق بود. اما این مرحله از دگرگونی‌های نیمه انقلابی نیز با تشدید منازعات داخلی و مداخله آشکار و پنهان

خارجی متوقف شد و به دنبال کودتایی که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با همکاری مخالفان درونی و بیرونی مصدق و حمایت بخش‌هایی از ارتش به اجرا درآمد، دولت مصدق سرنگون شد و نیروهای محافظه‌کار دوباره به عرصه سیاسی کشور بازگشتند (عظیمی، ۱۳۷۲).

پس از کودتا، ترکیبی از اقتدارگرایی سیاسی و محافظه‌کاری اقتصادی و اجتماعی بر کشور حاکم شد و با سرکوب مخالفان و امتیازدهی به حامیان سیاسی نوعی ثبات سیاسی شکننده برقرار شد. به دنبال آشکارشدن بحران‌های اقتصادی و اداری در اواخر دهه ۱۳۳۰، دولت به تلاش‌هایی برای اجرای برخی اصلاحات (از جمله اصلاحات ارضی) دست زد که البته با مقاومت‌هایی روبه‌رو شد و ناآرامی‌هایی به همراه آورد. شاه که تا آن زمان موضعی محتاطانه گرفته بود از اواخر سال ۱۳۴۱ با چرخشی شبه‌انقلابی، رهبری این اصلاحات را به دست گرفت. اصلاحات اقتصادی و اجتماعی مورد نظر او، با عنوان «انقلاب سفید» (که شامل ادامه برنامه اصلاحات ارضی نیز بود) با تبلیغات زیادی در طول دهه ۱۳۴۰ به اجرا درآمد. با افزایش درآمدهای نفتی از آغاز دهه ۱۳۵۰، یک برنامه رشد اقتصادی و صنعتی سریع به اجرا درآمد که چهره اقتصادی و اجتماعی ایران را طی نیمه اول این دهه یکسره دگرگون کرد (گازپورسکی، ۱۳۷۱ و فوران، ۱۳۷۷) ولی روند این مرحله از دگرگونی‌ها، نخست در اثر نوسان سیاست‌های حکومت در سال‌های ۱۳۵۴-۱۳۵۵ به کندی گرایید و سپس با آغاز ناگهانی جنبش اعتراضی از اواخر سال ۱۳۵۶ متوقف شد.

جنبش اعتراضی به سرعت گسترش یافت و در نیمه دوم سال ۱۳۵۷ به یک انقلاب توده‌ای و سرانجام به سقوط رژیم سلطنتی و استقرار جمهوری اسلامی انجامید. به دنبال پیروزی انقلاب، فضای سیاسی کشور یکسره دگرگون شد. با ظهور طیف گسترده‌ای از نیروهای رقیب، عرصه سیاسی کشور به صحنه درگیری‌های سیاسی، ایدئولوژیک و گاه نظامی وسیع و پیچیده‌ای تبدیل شد. طولی نکشید که کشور به ورطه یک جنگ طولانی خارجی کشیده شد. در طول دهه اول پس از انقلاب، به‌ویژه در دوران جنگ، شرایط امنیتی، نظامی و اقتصادی خاصی بر کشور غلبه یافت که روی هم رفته امکان چندانی برای باز ماندن فضای سیاسی و رشد اقتصادی باقی نمی‌گذاشت.

با پایان جنگ، دولت وقت، سیاست آزادسازی اقتصادی و بازکردن فضای اجتماعی را در پیش گرفت ولی این سیاست در اثر مقاومت نیروهای سیاسی رقیب، و بروز برخی نارضایتی‌ها و شورش‌های شهری (ناشی از آثار تورمی آزادسازی اقتصادی)، دچار نوسان و کندی شد.

در سال ۱۳۷۶، و در جریان انتخابات ریاست جمهوری، ائتلافی از نیروهای اصلاح‌طلب با شعار گسترش آزادی‌های سیاسی و مدنی بر محافظه‌کاران پیشی گرفتند و قوه مجریه را در دست

گرفتند. به دنبال این رویداد، فضای سیاسی و اجتماعی کشور بازتر شد و مطبوعات و تشکل‌های سیاسی و مدنی گسترش یافتند. دو سال بعد، اکثریت مجلس نیز به دست اصلاح‌طلبان افتاد. این وضعیت، از یک سو به افزایش تقاضا و انتظار برای انجام اصلاحات به‌ویژه در میان طبقات متوسط شهری دامن زد و از سوی دیگر، نگرانی شدید محافظه‌کارانی را - که همچنان، نهادهای عالی قانون‌گذاری، قضایی، نظامی، امنیتی و رسانه‌های رسمی را در دست داشتند - برانگیخت. به این ترتیب عرصه سیاسی کشور به صحنه رویارویی و کشمکش فزاینده میان نیروهای معارض تبدیل شد.

از سال ۱۳۸۰، در اثر تشدید فشارهای بیرونی و اختلاف‌نظرهای درونی، موقعیت سیاسی اصلاح‌طلبان رو به ضعف نهاد. آن‌ها از سوی مخالفان محافظه‌کار خود به تندروی و تضعیف ارزش‌های رسمی و از سوی بخشی از حامیان خود به محافظه‌کاری و ناتوانی در برآوردن وعده‌های اصلاح‌طلبانه خود متهم شدند. این وضعیت به انفعال بخشی از پایگاه‌های اجتماعی اصلاح‌طلبان انجامید و راه را برای پیروزی‌های پی‌درپی انتخاباتی محافظه‌کاران و تسلط آنان بر قوای مقننه و مجریه هموار ساخت. محافظه‌کاران که طیف متنوعی را تشکیل می‌دادند، به‌ویژه از سال ۱۳۸۴ به این سو، ترکیبی از «مردم‌گرایی» در سیاست‌های اقتصادی، «غرب‌ستیزی» در سیاست خارجی، «محدودسازی» در فضای سیاسی داخلی و «سنت‌گرایی» در سیاست‌های فرهنگی را در دستور کار خود قرار دادند. این گرایش‌ها و سیاست‌ها، که به معنای نفی بسیاری از جهت‌گیری‌ها و برنامه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی شانزده ساله پس از جنگ بود، از سوی محافظه‌کاران به‌عنوان بازگشت به ارزش‌ها و فضاهای اولیه انقلاب اسلامی تلقی می‌شد.

شرح کوتاهی که از دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران طی دو سده گذشته ارائه شد، نشان می‌دهد که این دگرگونی‌ها روندی بسیار پیچیده داشته است. این روند از یک سو در اثر ناسازگی ساختارها و ناپیگیری کارگزاران، و از سوی دیگر در اثر مواجه شدن مکرر با رویدادهایی چون جنگ و اشغال خارجی، تشدید کشمکش‌های داخلی، کودتا و انقلاب دچار نوسان‌ها، وقفه‌ها، گسست‌ها و واگشت‌های متعددی شده است. ویژگی‌های این روند، نه تنها با هیچ یک از الگوهای ناب و یا ترکیبی دگرگونی‌های اجتماعی (که در بخش پیشین مقاله به آن‌ها پرداخته شد) انطباق چندانی ندارند. صورت‌بندی این روند، بیانگر ترکیب مضاعف و پیچیده‌تری از دو الگوی «تعادل گسسته» و «تکامل گسسته» است. توضیح این است که آنچه در طول دو سده اخیر بر جامعه ایران گذشته، از یک سو، فرایندی از تغییرات درون‌جوش و تدریجی (غالباً کند و ناشی از تأثیر عوامل ساختاری و محیط خارجی) و از سوی دیگر، زنجیره‌ای ناهمسان از دگرگونی‌های کم‌ویش ارادی اصلاح‌طلبانه، انقلابی و شبه‌انقلابی بوده است.

دگرگونی‌های اصلاح‌طلبانه‌ای که توسط نخبگان حاکم ایجاد شده، گرچه در بسیاری از موارد با دگرگونی‌های تدریجی و خودبه‌خودی هم‌سویی و انطباق داشته اما بیشتر با مقاومت نیروهای قدرتمند و پرنفوذ سیاسی و اجتماعی مواجه شده و این موضوع باعث کندی یا انقطاع این دگرگونی‌ها شده است.

دگرگونی‌های انقلابی در ایران معاصر، سازگاری چندانی با سمت‌وسوی دگرگونی‌های تدریجی و یا اصلاح‌طلبانه نداشته و معمولاً به انقطاع آن نوع از دگرگونی‌ها منجر شده است. البته خود دگرگونی‌های انقلابی نیز از هم‌سویی چندانی برخوردار نبوده‌اند. به عبارت دیگر، محتوای سیاسی و ایدئولوژیک انقلاب‌های ایران معاصر با یکدیگر متفاوت و گاه متعارض بوده است. برای نمونه در حالی که انقلاب اول مشروطه (مرداد ۱۲۸۵) محتوایی میان‌روانه، نهادگرایانه، نخبه‌گرایانه و تا اندازه‌ای لیبرال داشت، انقلاب دوم (تیر ۱۲۸۸) سرشتی رادیکال، توده‌گرایانه و چپ‌گرایانه پیدا کرد. همچنین اگر ایدئولوژی انقلاب مشروطه در مجموع مبتنی بر ارزش‌های نوگرایانه، سکولار و خوش‌بینی به تجربه‌ها و الگوهای نوسازی غربی بود، ایدئولوژی انقلاب اسلامی، مبتنی بر ارزش‌های دینی، بدبینی به دنیای نو، ستیزه‌جویی با غرب و ضرورت بازگشت به بنیادهای سنتی و بومی بود.

تحولات شبه‌انقلابی نیز کم‌وبیش با یکدیگر ناهم‌سو و متعارض بودند. برای نمونه، اگر اصلاحات شبه‌انقلابی مصدق در سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۳۲ معطوف به توسعه اقتصادی درون‌زا و تقویت دموکراسی سیاسی بود، اصلاحات شبه‌انقلابی شاه در دهه ۱۳۴۰ معطوف به توسعه اقتصادی برون‌زا و اقتدارگرایی سیاسی بود. همین‌طور، اگر دگرگونی‌های شبه‌انقلابی سال‌های ۱۳۷۶-۱۳۸۰ معطوف به تنش‌زدایی خارجی و گسترش آزادی‌های سیاسی و مدنی بود، تحولات شبه‌انقلابی سال‌های ۱۳۸۴-۱۳۸۸، معطوف به تشدید تعارضات خارجی و افزایش کنترل دولت بر حوزه‌های سیاسی و مدنی بود.

به‌طور کلی، روند دگرگونی‌های ایران در دو سده اخیر بر دو محور نامتقارن به پیش رفته و در عین حال، با ناپیوستگی‌ها و گسست‌های متعددی همراه بوده است. در حالی که روند دگرگونی‌های «اقتصادی و اجتماعی»، بیشتر از نوع «گسسته» و «نیمه‌تعادلی-نیمه‌ادواری» بوده؛ روند دگرگونی‌های «سیاسی»، بیشتر از نوع «گسسته» و «نیمه‌تکاملی-نیمه‌ادواری» بوده است. به‌علاوه، محتوا و جهت‌گیری دگرگونی‌ها در این دو عرصه غالباً با یکدیگر نامتناظر و ناهم‌سو بوده است. برای نمونه، در بیشتر برهه‌های تاریخ معاصر ایران، مراحل رونق و توسعه اقتصادی با مراحل انسداد فضای سیاسی منطبق بوده و متقابلاً، مراحل انبساط فضای سیاسی با مراحل افت و رکود اقتصادی هم‌زمان شده است. همچنین، محتوا و جهت‌گیری دگرگونی‌ها در این دو

عرصه، تعارض‌های گاه‌شدیدی با یکدیگر داشته است. به عبارت دیگر، دگرگونی در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی، به‌رغم افت‌وخیزها و حتی وقفه‌های متعدد، دست‌کم از لحاظ ساختارها و نهادها، در مجموع روندی کم‌وبیش تکاملی (انباشتی) – هرچند ناموزون – داشته، اما روند کلی دگرگونی‌های سیاسی در ایران معاصر، از آثار انباشتی چندانی برخوردار نبوده است. برای نمونه، علاوه بر استمرار ویژگی‌های ساختار قدرت، مضمون بسیاری از صفت‌بندی‌ها و گفتارهای سیاسی در ایران از دوره مشروطیت تا به امروز تحول چندانی پیدا نکرده است.

خلاصه این‌که: فرایندهای دگرگونی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران در طول دو سده گذشته، هم‌سویی و هم‌افزایی کارکردی (متعادل‌کننده) چندانی با یکدیگر نداشته، و برآیند آن‌ها، روندی بسیار ناهموار و ناهم‌ساز را نشان می‌دهد. اگر قرار باشد ویژگی‌های این روند براساس الگوهای نامبرده در بخش قبلی این مقاله مفهوم‌سازی شود، عنوان «نیمه‌تکادلی/نیمه‌ادواری گسسته»^۱ برای آن مناسب به‌نظر می‌رسد. در این مفهوم‌سازی، واژه «تکادل»^۲ ترکیبی از دو واژه تکامل و تعادل است و بیانگر ترکیب دو الگوی «تعادل گسسته» و «تکامل گسسته» در دگرگونی‌های اجتماعی ایران است که این الگوی ترکیبی بیشتر در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دیده می‌شود. واژه «ادواری» نیز بیانگر تحولات‌های چرخه‌ای است که بیشتر در عرصه سیاسی این کشور مشاهده می‌شود. البته مفهوم ترکیبی مذکور، از دلالت معنایی نیز خالی نیست و بیانگر آشفتگی‌ها و ناهم‌سازی‌هایی است که در روند دگرگونی‌های ایران معاصر مشاهده می‌شود. البته، برای اجتناب از ابهام، مفهوم «دگرگونی‌های آشفتنه و آشوبناک»^۳ را برای توصیف روند دگرگونی‌های ایران معاصر مناسب‌تر می‌دانیم. در مفهوم اخیر، واژه «آشفتنه» بیانگر تداخل‌ها، تعارض‌ها، و واگشت‌هایی است که در روند تحولات ایران معاصر نشان داده شد. واژه «آشوبناک» نیز بیانگر شورش‌ها، خشونت‌ها، جنبش‌ها و انقلاب‌های مکرر داخلی و همچنین جنگ‌ها، مداخلات و تنش‌های متعدد خارجی است که در جریان این دگرگونی‌ها روی داده و روند آن را تحت‌تأثیر خود قرار داده‌اند.

۳. تحلیل آشفتگی و آشوب در روند دگرگونی‌های اجتماعی ایران معاصر

سؤال دوم مقاله، به علت‌ها و عوامل کارگر در روند دگرگونی‌های ایران معاصر مربوط بود. فرضیه‌ای که در ارتباط با این سؤال مطرح شد این بود که، علاوه بر ویژگی‌های ساختاری و کارگزارانه، مختصات زمانی (اقتران‌ها یا جابه‌جایی‌های) رویدادها و فرایندها نیز در روند

1. punctuated Evo-Librum/Circular
3. Confused and Convulsive

2. Evo-Librum

دگرگونی‌های ایران معاصر دست در کار بوده است. در ادامه این مقاله با انتخاب نمونه‌هایی از رویدادها و فرایندهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در ایران معاصر، تأثیر مختصات زمانی وقوع آن‌ها را بر آشفتگی‌ها و آشوب‌های ایجاد شده در روند دگرگونی‌های این کشور نشان خواهیم داد.

۳-۱. «مختصات زمانی» ارتباط ایرانیان با غرب و تأثیر آن بر روند دگرگونی‌های ایران معاصر

رویارویی همه‌جانبه جامعه ایران با تمدن و فرهنگ غرب، در آغاز سده نوزدهم میلادی، به‌درستی نقطه عطف مهم و تعیین‌کننده‌ای در دگرگونی‌های ایران شمرده می‌شود. این رویارویی، که شامل مجموعه‌ای از فشارهای سیاسی-نظامی، نفوذ تجاری-اقتصادی و سرایت جریان‌های فکری-فرهنگی بود، از لحاظ مختصات زمانی در یک «اقتران نامیمون» روی داد. جامعه ایران در آغاز سده نوزدهم میلادی، به‌دنبال جدال‌ها و آشفتگی‌های داخلی در سرتاسر نیمه دوم سده هجدهم، از لحاظ سیاسی، نظامی، به نسبت برهه‌های پیشین (نظیر دوران سلطنت نادر و یا دوران اقتدار صفویه)، به‌شدت ضعیف شده بود. این در حالی بود که مقارن با همان دوره، بسیاری از جوامع اروپایی، به‌دنبال توسعه فنی و رونق اقتصادی و همچنین، پیامدهای سیاسی و نظامی انقلاب فرانسه، از توانایی‌های تجاری-صنعتی و قدرت نظامی-سیاسی فزاینده‌ای برخوردار شده و دامنه رقابت‌هایشان به شرق-و از جمله به ایران- کشیده شده بود. به این ترتیب جامعه ایران درست در یکی از مراحل نزولی حیات سیاسی، نظامی و اقتصادی خود با نفوذ و فشارهای سیاسی، نظامی و اقتصادی جوامع قدرتمند و پیشرفته اروپایی روبه‌رو شد.

البته پیش از رویارویی سیاسی و نظامی مزبور، «اقتران نامیمون» دیگری در زمینه ارتباط فکری و فرهنگی ایرانیان با غرب روی داده بود. در طول سده‌های هفدهم و هجدهم میلادی، در حالی که جوامع غربی دگرگونی‌های شگرفی را در زمینه‌های علمی و فکری آغاز کرده بودند، ارتباط جغرافیایی ایران با اروپا در اثر تغییر راه‌های تجاری و جنگ‌ها و اختلافات ایران و عثمانی کمابیش قطع شده بود. به‌علاوه، در آن دو سده، جامعه ایرانی از لحاظ علمی و فکری، به‌نسبت ادوار قبلی دچار رکود بیشتری شده بود. بنابراین، رویارویی ایرانیان با غرب در اوایل سده نوزدهم در شرایطی آغاز شد که شکاف علمی و فنی بسیار عمیقی میان این دو وجود داشت و مهم‌تر این‌که ایرانیان در بی‌خبری کمابیش مطلق از تحولات جدید غرب به سر می‌بردند.

اقتران مذکور، موجب بروز یک «واپس‌افتادگی تاریخی» در فهم ایرانیان از تمدن و فرهنگ

غربی شد. این واپس‌افتادگی، به‌نوبه خود، آثار مهمی بر دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی ایران باقی گذاشته است. توضیح این‌که: قرن نوزدهم برای اروپاییان، دوره به‌بارنشستن پیشرفت‌های فکری و علمی انباشته شده در دو سده قبل از آن بود. بنابراین، هنگامی که نخبگان ایرانی در سده نوزدهم میلادی با جوامع غربی ارتباط و آشنایی پیدا کردند، آنچه توجه آن‌ها را جلب کرد همین نتایج ثانویه، یعنی فنون، صنایع، ارتش، نهادها و ایدئولوژی‌های سیاسی جدید بود. طی چند نسل در ایران، توجه نخبگان حکومتی به سوی ابعاد تکنیکی، و توجه نخبگان فکری این کشور به سوی افکار و ایدئولوژی‌های غربی جلب شد. اما از آن‌جا که این نخبگان، معمولاً آگاهی چندانی از مقدمات و فرایند حصول این نتایج ثانویه نداشتند، در زمینه درک مدلول‌ها و بایستگی‌های تحقق آن‌ها با مشکلاتی روبه‌رو می‌شدند. نتیجه چنین وضعیتی، ناگزیر برداشت‌هایی کم‌وبیش عجولانه، ناقص، و گاه بی‌ربط، از تکنیک‌ها و ایده‌های غربی بود. آشنفنگی در فهم و انتقال این ایده‌ها و افکار، زمینه‌ساز بسیاری از کژفهمی‌ها، تقابل‌ها و نوسان‌هایی شد که در طول صدوپنجاه سال اخیر در میان نخبگان فکری ایرانی (اعم از سنتی و نوگرا) نسبت به غرب روی نشان داده‌اند. برای نمونه، تا نیمه اول قرن بیستم، در حالی که جریان اصلی روشنفکری ایرانی موضعی بسیار مثبت - و گاه تا حد شیفتگی - نسبت به غرب داشت؛ جریان اصلی نخبگان سنتی به‌ویژه رهبران مذهبی، موضعی بدبینانه در این مورد از خود نشان می‌داد. چالش میان این دو بخش از نخبگان فکری و اجتماعی، نقش مهمی در نافرجامی تلاش‌های اصلاح‌طلبانه و جنبش‌های انقلابی آن دوره داشت. همچنین، از نیمه قرن بیستم به این‌سو، در واکنش به سلطه و مداخله‌های سیاسی قدرت‌های غربی، در میان بخش مهمی از جریان روشنفکری ایران، نوعی سرخوردگی و بدبینی نسبت به غرب پیدا شد. این چرخش، زمینه‌ساز طرح و ترویج ایده بازگشت به ارزش‌ها و فرهنگ بومی شد و به‌نوبه خود در شکل‌گیری ائتلاف سیاسی میان روشنفکران با رهبران مذهبی در جریان جنبش انقلابی ۱۳۵۷ مؤثر بود. ناسازگی‌ها و شکندگی این ائتلاف به‌نوبه خود نقش مهمی در ایجاد واگرایی‌ها، صنف‌بندی‌ها و منازعات سیاسی و ایدئولوژیک؛ و همچنین تأثیر تعیین‌کننده‌ای در سرشت دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی پس از انقلاب داشت (بنگرید به: Amir Arjomand, 1986; Najmabadi, 1984؛ بروجردی، ۱۳۷۷ و قیصری ۱۳۸۳).

۲-۳. «مختصات زمانی» نوسازی نظامی - اداری و تأثیر آن بر روند دگرگونی‌های ایران

از نخستین سال‌های سده نوزدهم میلادی و در جریان رویارویی ارتش ایلیاتی قاجار با ارتش قدرتمند و مدرن روسیه، توجه نخبگان حاکم به نوسازی و اصلاح ارتش جلب شد. توجه ویژه

حکومت به ارتش در دوره‌های بعد و تا به امروز، همچنان ادامه یافته است. البته شدت این توجه و الگوی اصلاحات نظامی و ویژگی‌های ارتش در ایران معاصر، از دوره‌ای به دوره دیگر متفاوت بوده است. برای نمونه، در حالی که عباس میرزا و امیرکبیر می‌کوشیدند با استفاده از کارشناسان خارجی، ارتشی جدی و تحت کنترل خود ایجاد نمایند، ناصرالدین‌شاه به ایجاد یک نیروی نظامی عمدتاً نمایشی و تحت فرماندهی روس‌ها (قزاق‌ها) بسنده کرد. نیروهای نظامی رضاشاه، محمدرضاشاه و جمهوری اسلامی نیز تفاوت‌های آشکاری با یکدیگر داشته‌اند که در ادامه این مبحث به آن اشاره خواهد شد.

یکی از ویژگی‌های دگرگونی‌های ایران معاصر این است که، فرایند نوسازی نظامی از لحاظ تاریخی بر فرایند نوسازی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی پیش افتاده است. گفته شده است که ارتش‌های مدرن و قدرتمند اروپایی، معمولاً به‌دنبال، یا به موازات دگرگونی‌های بنیادینی مانند شکل‌گیری پیشرفت‌های علمی و فنی، رشد اقتصاد ملی، شکل‌گیری دولت متمرکز ملی و برخورداری این دولت از منابع باثبات مالی و سازمانی ایجاد شدند (Tilly, 1975). اما تلاش برای نوسازی نظامی و توسعه ارتش در ایران، از آغاز سده نوزدهم به این سو، غالباً بدون توجه - و یا احساس نیاز - به این بنیادها و بایستگی‌ها، فقط براساس سیاست بقا و با اتکا به تسلیحات و کارشناسان خارجی آغاز شده و به پیش رفته است. نتیجه این «پیش‌افتادگی» تاریخی این بوده که نیروهای نظامی به نسبت دیگر نیروهای داخلی، بسیار فربه‌تر و قدرتمندتر شده و سایه سنگین خود را بر عرصه‌ها و روابط سیاسی و اجتماعی افکنده است.

با وجود این، ارتش جدید در ایران، به علل متعددی، از جمله عدم استقلال نهادی و وابستگی شدید آن به اقتدار حاکمان، معمولاً در مقابل دگرگونی‌های سیاسی بین‌المللی یا داخلی به شدت آسیب‌پذیر بوده است. سرنوشت ارتش کوچک عباس میرزا، نیروهای قزاق، ارتش کمابیش بزرگ رضاشاه و بالأخره ارتش بسیار بزرگ و مجهز محمدرضاشاه، همگی از بی‌بنیادی و آسیب‌پذیری ارتش مدرن در ایران حکایت می‌کند. در همه موارد مذکور، فروپاشی ارتش به نوبه خود، به تضعیف و فروپاشی اقتدار سیاسی، برانگیختن حمله‌های خارجی، شکست‌های نظامی، اشغال خارجی و همچنین هرج‌ومرج‌ها و تجزیه‌طلبی‌های داخلی انجامیده است. به علاوه، فقدان استقلال نهادی و تبدیل این ارتش‌ها به کارگزاران شخصی فرمانروایان خودکامه، آن‌ها را معمولاً در مقابل نیروها و جنبش‌های سیاسی داخلی قرار می‌داده است. کاربرد ارتش برای سرکوب داخلی در مقاطعی مسانند جنبش مشروطه‌خواهی (در کودتای محمدعلی‌شاه)، جنبش ملی نفت (کودتای ۲۸ مرداد) یا جنبش انقلابی ۱۳۵۷، نقش مهمی در انقطاع روند دگرگونی‌های سیاسی در تاریخ معاصر ایران داشته است.

فرایند شکل‌گیری و گسترش ارتش مدرن در ایران، به‌رغم «پیش‌افتادگی» تکنیکی و سازمانی، از لحاظ ایدئولوژیک دچار نوعی «واپس‌افتادگی» تاریخی بوده است. البته ارتش‌های سیاسی-ایدئولوژیک در جهان معاصر (مانند ارتش‌های ناسیونالیستی، کمونیستی و فاشیستی)، گاه نقش مهمی در فرایندهای نوسازی و توسعه اقتصادی و اجتماعی جوامع خود داشته‌اند. اما ارتش ایران تا پیش از انقلاب اسلامی، اصولاً مبتنی بر وفاداری‌های شخصی بود و نه یک ایدئولوژی ملی و برخوردار از مواضع مستقل سیاسی (نظیر آنچه برای نمونه در همان زمان در ترکیه مشاهده می‌شد). البته در سال‌های پس از انقلاب، برخی نهادهای نظامی، همواره از نوعی اسلام‌گرایی سیاسی، که نظم موجود منطقه‌ای و جهانی را به مبارزه می‌طلبند، حمایت کرده‌اند. این نهادها، به‌ویژه در چند سال گذشته، نقش مهم و گاه تعیین‌کننده‌ای در سیاست‌های داخلی و خارجی یافته‌اند. نتیجه این وضعیت، معطوف‌شدن راهبردها و سیاست‌های کلان داخلی و خارجی به سوی موضوع‌ها و برنامه‌های نظامی-امنیتی بوده است. خلاصه این‌که، فرایند نوسازی نظامی با واپس‌افتادگی‌ها و پیش‌افتادگی‌های تاریخی مهمی همراه بوده و این موضوع، آثار مهمی در روند کلی دگرگونی‌های کشور، به‌ویژه در فرایندهای توسعه اقتصادی و دموکراتیک شدن برجای گذاشته است.

۳-۳. «مختصات زمانی» نوسازی اقتصادی و آثار آن بر روند دگرگونی‌های ایران

فرایند نوسازی اقتصادی در ایران، از نیمه سده نوزدهم میلادی و با تلاش برای اصلاح امور مالی آغاز شد. این فرایند، با اجرای برنامه‌هایی برای صنعتی‌کردن کشور، نخست در نیمه دوم سلطنت رضاشاه (دهه ۱۳۱۰) و سپس در نیمه دوم سلطنت محمدرضاشاه (سال‌های ۱۳۳۴ تا ۱۳۵۶) با سرعت بیشتری به پیش رفت. فرایند مزبور در اغلب این موارد و برهه‌ها، با اقتران‌ها، واپس‌افتادگی‌ها و پیش‌افتادگی‌های تاریخی مهمی همراه بود.

توجه حاکمان ایران به اصلاح نظام مالی از میانه سده نوزده، با یکی از دوران‌های افول اقتصاد سنتی ایران هم‌زمان شد. در طول سده نوزدهم، در اثر زنجیره‌ای از بحران‌های ساختاری، فشارهای ناشی از جنگ‌های طولانی قفقاز و هرات، ازدست رفتن بخش مهمی از مناطق حاصلخیز و تحمیل غرامت‌ها و امتیازهای گمرکی از سوی قدرت‌های خارجی، نظام مالی سنتی قاجارها به بن‌بست رسید. کسری مزمن بودجه و تراز تجاری، که از نیمه اول سده نوزدهم تا پایان جنگ جهانی اول ادامه داشت، آشکارترین نشانه‌های این فروپاشی بود. در طی این دوره، حکومت ناچار از تشدید فشارهای مالیاتی، بدهی‌های داخلی (از بازرگانان و ثروتمندان، که غالباً نیز در حکم نوعی مصادره بود)، فروش امتیازها و سپس وام‌های پی‌درپی خارجی شد

(عیسوی، ۱۳۶۹). چنین حکومتی ناچار از اصلاح نظام مالی خود بود اما از کارآمدی و مشروعیت لازم برای چنین اصلاحاتی برخوردار نبود. این تناقض، تأثیر مهمی در ناکامی برنامه‌های اصلاح طلبانه امیرکبیر، سپهسالار، امین‌الدوله و سرانجام مشروطه‌خواهان داشت. از دوره رضاشاه به این سو، گرچه دستگاه‌های اداری و مالی متمرکز شدند اما عوامل دیگر، مانند بنیادهای ضعیف اقتصاد ملی، ناکارآمدی و فساد دستگاه دیوانی، دوگانگی نظام مالیاتی (دولتی - شرعی) و سرانجام، ویژگی‌های فرهنگ همگانی (بدبینی مردم به دولت و مالیات‌گریزی فراگیر)، همچنان مانع شکل‌گیری یک نظام مالیاتی نظام‌مند و کارآمد (در خدمت رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی) شد. در چنین شرایطی دولت برای تأمین منابع مالی مورد نیاز خود، غالباً به الگوی مالیات‌های غیرمستقیم - که ساده‌ترین و در عین حال ناکارآمدترین الگوی مالیات‌ستانی است - روی آورد. البته در دهه‌های گذشته، درآمدهای فزاینده نفتی دولت نیز مزید بر علت شده و باعث احساس بی‌نیازی و بی‌انگیزگی حکومت برای اصلاح جدی نظام مالی شده است.

فرایند توسعه صنعتی در ایران نیز با مشکلات فراوانی روبه‌رو بوده است. البته بخش بزرگی از این مشکلات، از ویژگی‌های ساختاری مانند ضعف بنیادین سرمایه خصوصی، تکنولوژی و فرهنگ کار و همچنین، وابستگی شدید صنایع ایران به دولت و بازار جهانی ناشی می‌شوند اما انقطاع‌ها و ناسازگی‌هایی که در اثر هم‌زمانی‌ها و ناهم‌زمانی‌های تاریخی در روند صنعتی شدن ایران پیش آمده، نقش مهمی در تشدید این مشکلات داشته است.

تلاش‌های اولیه برای ایجاد صنایع جدید در ایران، از اواخر سده نوزده و توسط بخش خصوصی (بازرگانان و ثروتمندان) آغاز شد. این در حالی بود که پیش از آن، اقتصاد سنتی و کمابیش خودکفای ایران، به یک اقتصاد نیمه‌مستعمراتی (متکی به صدور مواد خام، ورود مصنوعات جدید و سرمایه خارجی) تبدیل شده بود. بنابراین، بنگاه‌ها و دولت‌های خارجی نیز در اقتصاد داخلی ایران ذی‌نفع شده بودند. در چنین شرایطی، سرمایه‌گذاری داخلی در صنایع جدید، علاوه بر موانع داخلی، به طبع با مقاومت‌های خارجی مواجه می‌شد. این‌که اندک کارخانه‌های ایجاد شده توسط سرمایه‌گذاران داخلی در آن دوره، غالباً به‌زودی ورشکست شدند، با مقاومت بانک‌ها و بنگاه‌های ذی‌نفع خارجی بی‌ارتباط نبود (اشرف، ۱۳۶۰: ۸۲-۱۰۳؛ عیسوی، ۱۳۶۹: ۷۴-۴۸۲). البته وقوع جنبش مشروطیت و ناآرامی‌های سیاسی پس از آن، و سپس اشغال نظامی ایران در جنگ جهانی اول، به توقف تلاش‌های اولیه بخش خصوصی ایران برای ایجاد صنایع جدید انجامید.

تلاش‌های جدی‌تری برای گسترش صنایع جدید در ایران، در دهه ۱۳۱۰ - این بار از سوی

دولت - صورت گرفت. دولت اقتدارگرای رضاشاه، با اتکا به افزایش نسبی درآمدهای نفتی و شرایط مساعد بازار جهانی (کاهش نسبی قیمت کالاهای سرمایه‌ای پس از بحران بزرگ جهانی) علاوه بر تشویق بخش خصوصی، خود نیز مستقیم به تأسیس کارخانه‌های صنعتی روی آورد. اما صنایع این دوره، علاوه بر وابستگی شدید به دولت، به تکنولوژی و تکنیسین‌های خارجی (اغلب آلمانی) متکی بود. از قضا، این بار نیز روند رشد صنایع جدید دوامی نیاورد و در اثر هم‌زمان شدن با رویدادهایی چون جنگ جهانی دوم، اشغال ایران، سقوط رضاشاه و بی‌ثباتی‌های سیاسی پس از آن برای نزدیک به دو دهه کمابیش متوقف شد.

مرحله بعدی صنعتی‌شدن ایران، از اوایل دهه ۱۳۴۰ در مقیاسی وسیع‌تر از دوره رضاشاه، و البته با وابستگی بیشتری به درآمدهای نفتی، حمایت‌های دولتی و تکنولوژی خارجی آغاز شد. گسترش انواع صنایع مصرفی، صنایع تبدیلی و برخی صنایع سنگین، با حضور و مشارکت شرکت‌های گوناگون خارجی از جمله دستاوردهای این مرحله از صنعتی‌شدن ایران بود. این مرحله نیز از سال ۱۳۵۷ در اثر انقلاب (که با فرار یا مهاجرت بسیاری از صاحبان صنایع و سپس مصادره و کنترل دولت بر بخش بزرگی از صنایع همراه بود) همچنین در اثر وقوع جنگ (که با تغییر اولویت‌های اقتصادی و صنعتی کشور همراه بود) دچار وقفه شد.

پس از پایان جنگ، و از اواخر دهه ۱۳۶۰ تلاش‌هایی برای بازسازی صنایع و شتاب‌دهی به فرایند صنعتی‌شدن کشور آغاز شد. البته این تلاش‌ها در طول دو دهه گذشته در اثر عوامل و رویدادهایی نظیر نوسان قیمت نفت، بی‌ثباتی در سیاست‌های خارجی (نوسان میان هم‌گرایی و واگرایی) و سیاست داخلی (نوسان میان آزادسازی و کنترل)، با وقفه‌ها و اختلال‌های متعددی همراه بوده است.

فرایند صنعتی‌شدن ایران، علاوه بر اقترانگی که با رویدادهای مزبور داشته، از یک «واپس‌افتادگی» تاریخی نیز متأثر بوده است. این وضعیت، از یک سو به عقب‌ماندگی تولید داخلی از مصرف داخلی؛ و از سوی دیگر به دنباله روی صنعت از ملاحظات سیاسی مربوط است. پیش‌تر اشاره شد که در اثر شکل‌گیری اقتصاد نیمه‌استعماری، از مدت‌ها پیش از شکل‌گیری صنایع جدید در ایران، مصرف عمومی کالاهای صنعتی (وارداتی) آغاز شده و گسترش یافته بود. علاوه بر این، سرمایه‌گذاری صنعتی در ایران، کمتر محصول پسانداز و ارزش افزوده ناشی از فعالیت‌های تولیدی و خدماتی داخلی، و به‌ویژه از ۱۳۴۰ به این سو، بیشتر ناشی از فروش منابع زیرزمینی (به‌ویژه نفت) توسط دولت بوده است. چنین الگویی از انباشت سرمایه باعث شده است تا برنامه‌ها و روند صنعتی‌شدن، بیش از آن‌که تحت تأثیر مزیت‌ها و رقابت‌های اقتصادی شکل گیرد، از اولویت‌ها، ملاحظات و رویدادهای سیاسی متأثر شود.

در دو سده گذشته، اقتصاد روستایی ایران نیز همچون اقتصاد شهری، روند آشفته‌ای را طی کرده است. در این مورد نیز می‌توان تأثیر برخی اقتران‌ها و جابه‌جایی‌های تاریخی را نشان داد. پیش‌تر اشاره شد که در طول سده نوزدهم میلادی، هم‌سو با رشد تجارت خارجی، بخش‌هایی از کشاورزی ایران تجاری شد و با اقتصاد ملی و جهانی پیوند بیشتری پیدا کرد. این روند، با تثبیت مالکیت‌های بزرگ خصوصی در دوره رضاشاه، هرچند در قالب نظام ارباب-رعیتی، تقویت شد و کم‌وبیش ادامه یافت (نوشیروانی، ۱۳۶۰). اما مهم‌ترین دگرگونی در اقتصاد روستایی ایران، اجرای برنامه موسوم به «اصلاحات ارضی» در دهه ۱۳۴۰ بود. این برنامه - صرف‌نظر از انگیزه‌ها و اهداف واقعی یا تبلیغاتی آن - از لحاظ مختصات زمانی، یکی دیگر از نمونه‌های بارز واپس‌افتادگی تاریخی در دگرگونی‌های ایران معاصر است.

اصلاحات ارضی در جوامع غربی از سده شانزدهم میلادی به این سو، در شکل دگرگونی‌های تدریجی و کمابیش خودجوش در نظام بهره‌وری و مالکیت زمین، صورت گرفته و باعث انباشت سرمایه تجاری (و سپس صنعتی) شده و به‌نوبه خود به فرایند توسعه اقتصاد شهری و فرایند صنعتی شدن کمک کرده بود. تا جایی که برخی از صاحب‌نظران، این اصلاحات را عامل اصلی گذار آن جوامع به دنیای نو معرفی کرده‌اند (مور، ۱۳۶۹). اما اصلاحات ارضی در ایران، به‌رغم این‌که از دوره مشروطیت به این سو پارها از سوی برخی نیروهای سیاسی (به‌ویژه نیروهای چپ‌گرا) مطرح شده بود، اما اجرای آن با تأخیری طولانی در دهه ۱۳۴۰ صورت گرفت. این برنامه که از سوی دولت، و با هدف پایان‌بخشیدن به مناسبات اجتماعی و اقتصادی موسوم به «ارباب-رعیتی» از طریق تقسیم بخشی از اراضی اربابی میان کشاورزان به اجرا درآمد در مراحل اولیه خود به تجزیه مالکیت‌های بزرگ، گسترش مالکیت‌های کوچک دهقانی، تداوم کشاورزی معیشتی و در مجموع، به کاهش نسبی تولید کشاورزی انجامید (هوگلند، ۱۳۸۱). البته در اواخر دهه ۱۳۴۰، اقداماتی به‌منظور برطرف کردن برخی اشکالات برنامه اصلاحات ارضی صورت گرفت. از جمله این‌که، تمهیداتی برای تجمیع اراضی کوچک و گسترش کشت‌های تجاری و مزارع صنعتی به عمل آمد. با وجود این، با افزایش ناگهانی درآمدهای نفتی در اوایل دهه ۱۳۵۰، و اتکای روزافزون دولت و اقتصاد کشور به این درآمدها، عملاً نوعی احساس بی‌نیازی نسبت به بخش کشاورزی ایجاد شد. از آن پس، بخش کشاورزی، جایگاه حیاتی و اولویت پیشین خود را در اقتصاد سیاسی ایران از دست داد. در چند دهه گذشته، بخش روزافزونی از نیازهای فزاینده کشور به فرآورده‌های کشاورزی و دامی از طریق واردات (و هزینه کردن مستقیم یا غیرمستقیم درآمدهای نفتی) تأمین می‌شود. اجرای اصلاحات ارضی، به‌دلیل آن «واپس‌افتادگی» تاریخی و این «اقتران نامیمون»، بیش از

آن‌که به فرایندهایی چون انباشت سرمایه یا توزیع متعادل جمعیت و نیروی انسانی در مناطق شهری و روستایی کمک کند، به فروپاشی نظام کمابیش خودکفای (هرچند سنتی و ایستای) روستایی، حاشیه‌ای شدن بخش کشاورزی و سرازیر شدن جمعیت روستایی (به‌ویژه نیروی کار جوان آن) به شهرها انجامیده است. در چند دهه گذشته بسیاری از روستاها از جمعیت، یا دست‌کم از نیروهای کارآمد خالی شده و بسیاری از اراضی و تأسیسات سنتی کشاورزی متروکه و ویران شده است. بخش بزرگی از زمین‌های کشاورزی نیز یا در بافت شهری ادغام شده و یا - به‌ویژه در مناطق حاصلخیز و خوش آب‌وهوا - به ویلاها و باغ‌های تفریحی برای اقلشار مرفه شهری تبدیل شده است.

ویژگی‌های اصلاحات ارضی و پیامدهای اجتماعی و اقتصادی آن، به‌نوبه خود آثار مهمی بر توسعه شهری ایران برجای گذاشته است. گسترش و تراکم شتابان شهرها، درهم‌آمیختگی بخش‌ها و بافت‌های اقتصادی و اجتماعی ناهمگون، و شکاف فزاینده میان نیازها و امکانات موجود در شهرها - به‌ویژه در پایتخت و شهرهای بزرگ - ازجمله مهم‌ترین این آثار است. توسعه سریع شهری، از یک‌سو باعث بلعیده شدن هرچه بیشتر منابع در بخش مصرف و تضعیف بخش‌های مولد (اعم از صنعتی و کشاورزی) شده و از سوی دیگر تشدید شکاف‌های طبقاتی و ناسازگاری‌های فرهنگی در درون جامعه شهری را به همراه آورده است. بسیاری از چالش‌های مزمن اجتماعی، مدیریتی و زیست‌محیطی در شهرها، و به‌ویژه شهرهای بزرگ در این وضعیت ریشه دارد (دلآوری، ۱۳۸۳، ۲۸۰ - ۲۹۴).

۳-۴. «مختصات زمانی» دموکراتیک‌شدن، و تأثیر آن بر روند دگرگونی‌های ایران

دموکراتیک شدن سیاست با مشخصه‌هایی مانند انتخابی و رقابتی شدن مناصب عالی سیاسی، گسترش آزادی‌ها و تشکل‌های سیاسی و مدنی، و پاس‌خگوشدن دولت در مقابل گروه‌های اجتماعی و افکار عمومی تعریف شده است (Tatu, 2003). فرایند دموکراتیک شدن در ایران، از جنبش مشروطه‌خواهی و با شکل‌گیری برخی نهادها و سازوکارهای دموکراتیک مانند مجلس، انتخابات و احزاب سیاسی آغاز شد. با وجود این، نهادها و سازوکارهای مذکور، فقط در برهه‌هایی فعال بوده یا محتوایی کم‌وبیش دموکراتیک داشته‌اند که حکومت در اثر جنبش‌ها و انقلاب‌های داخلی یا مداخله‌های خارجی ضعیف شده است. در بیشتر سده اخیر، این نهادها و سازوکارها یا غیرفعال بوده‌اند یا تحت کنترل دولت قرار داشته‌اند. تداوم ویژگی‌های غیردموکراتیک در دولت و سیاست ایران، گرچه بخشی ناشی از ساختارهای سیاسی و اجتماعی از پیش موجود، و رسوب استبداد در ذهنیت، فرهنگ و روابط اجتماعی است ولی این موضوع

با وقوع برخی اقتران‌ها و جابه‌جایی‌های تاریخی در جریان فرایند دموکراتیک‌شدن بی‌ارتباط نبوده است. از این میان، به‌ویژه می‌توان به تقارن این فرایند با فرایند «رانتی‌شدن» دولت و «توده‌ای شدن» سیاست اشاره کرد.

مفهوم «رانت»^۱ گاه به معنای درآمدهای ناشی از امتیازی انحصاری و گاه به معنای درآمدهای غیر مولد به‌کار رفته است. این مفهوم، همچنین برای تحلیل ویژگی‌های دولت و اقتصاد در کشورهای استفاده می‌شود که درآمد ناشی از چنین امتیازها یا منابعی سهم بالایی از تولید ملی و درآمد دولت را تشکیل دهد. مهم‌ترین ویژگی‌های اقتصاد رانتی، ضعف سازوکارهای رقابتی و رشد نامتعادل بخش‌های غیر مولد است. همچنین، استقلال دولت از گروه‌های اجتماعی و مداخله فزاینده‌اش در امور اقتصادی و اجتماعی و سطح بالای فساد سیاسی و اداری از مهم‌ترین ویژگی‌های دولت رانتی قلمداد شده است (Buchanan, Tollison and Tullock, 1980).

ویژگی‌های رانتی از روزگاران کهن، کم‌وبیش در دولت ایران وجود داشته ولی در سده گذشته و در اثر برخورداری دولت از درآمد مستمر نفت (و به‌ویژه پس از افزایش شدید این درآمدها از دهه ۱۳۵۰ به این سو)، به‌شدت افزایش یافته است. این موضوع تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر روند کلی دگرگونی‌ها، به‌ویژه بر فرایند دموکراتیک‌شدن دولت و سیاست باقی گذاشته است. ویژگی‌ها و آثار درآمدهای رانتی بر اقتصاد و دولت در ایران مورد بررسی‌های متعددی قرار گرفته (برای نمونه بنگرید به: Skocpol, ۱۹۸۱؛ کاتوزیان، ۱۳۷۲) ولی آثار آن بر جامعه و فرهنگ این کشور چندان بررسی نشده است. در این مورد، و از چشم‌انداز این مقاله، توجه به دو نکته ضروری می‌نماید. نخست این‌که، در جوامعی که اقتصاد و دولت رانتی دارند، به‌طبع فرهنگ کار، به‌ویژه کار مولد و فرصت‌سازی رو به ضعف می‌گذارد. دوم این‌که، در این جوامع، افراد و گروه‌های اجتماعی، فرصت‌ها و امتیازهای مورد نظر خود را غالباً از دولت طلبیده و یا از طریق پیوند با آن جست‌وجو و دنبال می‌کنند. این‌گرایش‌ها نقش مهمی در شکل‌گیری و گسترش روابط «حامی-پیرو»^۲ در عرصه اجتماعی و روابط «پدرشاهی»^۳ در عرصه سیاسی دارد. گردآمدن این ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی با دولت رانتی و سیطره آن بر جامعه، زمینه‌ساز شخصی‌شدن قدرت سیاسی و خودکامگی حکومت را در برخی از برهه‌های تاریخ معاصر ایران فراهم کرده است. برای نمونه، این وضعیت در دهه ۱۳۱۰ برای رضاشاه و در سال‌های پس از ۱۳۴۲ برای محمدرضاشاه پیدا شد. با تشدید همین‌گرایش‌ها بود که نهادهایی نظیر پارلمان، انتخابات، احزاب سیاسی و مطبوعات از محتوا و کارکردهای دموکراتیک خالی شدند و تحت کنترل حکومت قرار گرفتند.

1. Rent

2. Clientalism

3. Patrimonialism

البته رانتهی شدن دولت، اقتصاد و فرهنگ در ایران تیغی دولبه بوده است زیرا به همان اندازه که بر قدرت دولت افزوده، آن را آسیب‌پذیرتر کرده است. افزون‌بر بی‌ثباتی درآمدهای نفتی (ناشی از نوسان‌های بازار جهانی) که دولت و اقتصاد ایران را هرازچندگاهی با بحران مواجه ساخته است، ویژگی‌های رانتهی در جامعه و فرهنگ مردم نیز به‌نوبه خود دولت را با مشکلات و بحران‌های جدی درگیر کرده است. جامعه و فرهنگ رانتهی، به همان اندازه که وابسته به دولت است متضمن نوعی دولت‌ستیزی دائمی (آشکار و پنهان) نیز هست. در چنین جامعه و فرهنگی، دولت معمولاً یا به‌عنوان دزد و فاسد، و یا حداقل مسئول تمامی مسائل و مشکلات اجتماعی و اقتصادی تلقی می‌شود. این موضوع در تشدید دولت‌ستیزی، بدبینی به دولت‌مردان، انتظارات فزاینده گروه‌های مختلف اجتماعی از دولت و مشروعیت‌زدایی پی‌درپی از نظام سیاسی در مقاطع مختلف تاریخ معاصر ایران مؤثر بوده است.

فرایند دموکراتیک‌شدن سیاست در ایران در چند دهه گذشته با یک فرایند ناسازگار دیگر، یعنی توده‌ای‌شدن جامعه و سیاست نیز مقارن شده است. توده‌ای‌شدن جامعه، به معنای تضعیف ارزش‌ها، هویت‌ها و نهادهای جمعی، از میان‌رفتن مرزبندی‌ها، سلسله‌مراتب و سازوکارهای کنترل اجتماعی و تبدیل جامعه به افرادی منفرد و فاقد وابستگی‌های گروهی و اجتماعی به کار می‌رود. پیدایش این ویژگی‌ها به رشد سریع شهرنشینی و جابه‌جایی‌های شدید اجتماعی نسبت داده شده است. توده‌ای‌شدن سیاست نیز به معنای تضعیف نهادهای سیاسی، و تشکل‌های واسط (مانند احزاب و تشکل‌های مدنی)، ارتباط مستقیم رهبران سیاسی با توده‌ها و غلبه هیجان‌ها و تبلیغات توده‌گیر بر عرصه سیاست به کار رفته است. ظهور این ویژگی‌ها نیز، به توده‌ای‌شدن جامعه از یک‌سو و ناتوانی نهادهای سیاسی در سامان‌دادن به مشارکت سیاسی نسبت داده شده است. (آرنت، ۱۳۶۶ و Kornhouser, 1959).

گرچه برخی از ویژگی‌های توده‌ای از روزگاران گذشته کم‌وبیش در جامعه و به‌ویژه در سیاست ایران وجود داشته، اما این ویژگی‌ها از دهه ۱۳۴۰ به این‌سو و به‌دنبال رشد شتابان جمعیت شهرها تقویت شده است. تشدید ویژگی‌های رانتهی در همان دوره، ابعاد گسترده‌تری به توده‌ای‌شدن جامعه و سیاست در ایران بخشید تا جایی که بسیاری از تحلیل‌گران، وقوع انقلاب اسلامی را با این ویژگی‌ها بی‌ارتباط نمی‌دانند (AmirArjomand, 1986). البته انقلاب اسلامی یکسره ناشی از توده‌ای‌شدن جامعه ایران نبود. به‌نظر می‌رسد افزون‌بر زمینه‌های نارضایتی و اعتراض در میان اقشار و طبقات متوسط و پایین شهری، هم‌زمانی دو فرایند متعارض در شکل‌گیری و پیشرفت جنبش انقلابی نقش داشت: نخست، شکل‌گیری هویت‌ها و تشکل‌های انقلابی درون شبکه‌های اجتماعی شهری (روشنفکران، دانشگاهیان، روحانیون و

بازاریان) ریشه داشتند؛ دوم، پیدایش برخی ویژگی‌های توده‌ای، در میان اقشار متوسط و پایین شهری که آنان را مستعد بسیج سیاسی از سوی آن شبکه‌ها می‌ساخت (دلوری، ۱۳۷۵). با وجود این، تردیدی نیست که پس از پیروزی انقلاب، به علت‌های گوناگونی همچون تشدید رشد جمعیت شهری، غلبه مردم‌گرایی بر ذهنیت عمومی و تلاش دولت و نیروهای معارض برای بسیج سیاسی توده‌ها، ویژگی‌های توده‌ای در جامعه و سیاست ایران تقویت شد.

سیاست توده‌ای گرچه برخی سازوکارهای دموکراسی، مانند برگزاری انتخابات و حضور توده‌ها در عرصه سیاست را می‌پذیرد اما از آن‌جا که مبانی مدنی استواری ندارد، کثرت‌گرایی و رقابت سیاسی را بر نمی‌تابد. این سیاست، اگر به هرچ‌ومرج سیاسی نینجامد، به‌زودی به دولت‌گرایی افراطی تبدیل می‌شود. علاوه‌براین، گرایش‌ها و رفتارهای سیاسی توده‌ای معمولاً احساسی، انفعالی، بی‌ثبات و کم‌دوامند. توده‌های سیاسی شده، به همان اندازه و سرعتی که در شرایط انقلابی علیه دیکتاتورهای مستقر به صحنه می‌آیند، ممکن است در یک جامعه سیاست‌زده، که از بحران‌های اقتصادی و اجتماعی رنج می‌برد، از سوی دولت یا نیروهای اقتدارگرا بر علیه نیروها و جنبش‌های مدنی و دموکراتیک به صحنه کشانده شوند (آرنت، ۱۳۶۶ و Halebsky, 1978). این وضعیتی است که در جریان بسیاری از جنبش‌های سیاسی ایران معاصر پیش آمده است (آبراهامیان، ۱۳۷۶ و دلوری، ۱۳۸۳).

جنبش‌های سیاسی ایران معاصر، به‌رغم عناصر آزادی‌خواهانه، بنیادهای دموکراتیک و مدنی چندان نیرومندی نداشته‌اند. آزادی‌خواهی این جنبش‌ها، غالباً معطوف به نفی نظم سیاسی داخلی و یا مقابله با نفوذ و سلطه خارجی بوده است. بنیادهای مدنی این جنبش‌ها غالباً به شبکه‌های سنتی (نظیر روحانیت و بازار) محدود بوده و دموکراسی‌خواهی در آن‌ها از توده‌گرایی چندان فراتر نرفته است. البته نباید از نظر دور داشت که در دو دهه گذشته، گرایش‌های کثرت‌گرایانه و مدنی در میان برخی از نیروهای سیاسی پیدا شده است اما این گرایش، علاوه‌بر این‌که همچنان با موانع ناشی از تداوم سیاست توده‌ای، مواجه است با پیدایش نوع دیگری از «فردی شدن» در بخش‌هایی از جامعه ایران، هم‌زمان شده که به فردیت پسامدرن یا «خود بیانگر»^۱ موسوم است. این نوع فردی شدن که به معنای تکرر فزاینده ارزش‌ها و متنوع شدن (و حتی فردی شدن) سبک‌های زندگی و سست شدن باورهای جمعی و تضعیف وفاداری به ایدئولوژی‌ها و نهادهای جمع‌گرایانه است (لش، ۱۳۸۳، ۹-۳۹ و گیببیز و ریمر، ۱۳۸۱، ۱۳۵-۱۳۶) در سال‌های اخیر، به‌ویژه در میان اقشار جوان و تحصیل‌کرده شهری ایران در حال

1. Expressive

گسترش است (غلامرضا کاشی و دیگران، ۱۳۸۷). در جامعه‌ای که بنیادهای نهادی سیاست دموکراتیک، یعنی تشکل‌های مدنی و احزاب سیاسی هنوز بسیار ضعیف و لرزان است، فردی شدن سیاست ممکن است به‌اندازه توده‌ای شدن آن به مانعی برای شکل‌گیری و تحکیم دموکراسی (دست‌کم برای دموکراسی نهادی) تبدیل شود.

خلاصه این‌که، فرایند دموکراتیک‌شدن سیاست در ایران معاصر علاوه بر واپس‌افتادگی ساختاری و ناپیوستگی تاریخی (ناشی از انقطاع‌های پیاپی)، در اثر هم‌زمانی با فرایندهایی چون رانتی‌شدن دولت، توده‌ای شدن سیاست و ظهور فردگرایی پسامدرن در طی دهه‌های گذشته، با موانع و اختلال‌های فزاینده‌ای روبه‌رو شده است.

نتیجه‌گیری

زمان‌مند بودن دگرگونی‌های اجتماعی، امری پذیرفته شده در علوم اجتماعی جدید، و ازجمله در پژوهش‌ها و بررسی‌های مربوط به دگرگونی‌های اجتماعی ایران معاصر است. با وجود این، در بررسی‌ها و تحلیل‌های رایج، مقوله زمان، بیشتر به‌عنوان بستر انتزاعی تأثیر ساختارها و کارگزاران اجتماعی تلقی شده و به تأثیر فی‌نفسه این مقوله بر دگرگونی‌های اجتماعی، توجه چندانی نشده است. فرضیه مقاله این بود که چگونگی تأثیر ساختارها و کارگزاران بر دگرگونی‌های اجتماعی، خود از ویژگی‌های زمان‌مندی (مختصات زمانی) رویدادها و فرایندها متأثر است. به عبارت دیگر، «ترتیبات زمانی» رویدادها و فرایندهای مرتبط با دگرگونی‌های اجتماعی همچون یک متغیر مستقل، تأثیری مهم و گاه تعیین‌کننده در سرشت و روند دگرگونی‌های اجتماعی دارند. در این مقاله، روند دگرگونی‌های اجتماعی ایران معاصر به‌عنوان نمونه‌ای برای آزمون و توجیه این فرضیه، بررسی و تحلیل شد.

مقاله نشان می‌دهد که دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دو سده گذشته، روندی بسیار «پیچیده» «گسسته»، «آشفته» و «آشوبناک» داشته است. این دگرگونی‌ها، که به‌شدت از ارتباط فزاینده با جوامع غربی متأثر بوده، با تأخیرهایی گاه طولانی (نسبت به جوامع غربی) آغاز شده؛ با کندی به پیش رفته؛ و با گسست‌های متعدد و گاه واگشت‌هایی همراه بوده است. این روند همچنین با انباشت فزاینده بحران‌های اجتماعی، وقوع آشوب‌های متعدد سیاسی و نافرجامی بسیاری از فرایندهای دگرگونی و طرح‌های اصلاحاتی در عرصه‌های مختلف همراه بوده است.

مقاله نشان داد که روند دگرگونی‌های ایران معاصر، افزون‌بر متغیرهای ساختاری و کارگزارانه از مختصات زمانی رویدادها و فرایندهای مرتبط با این روند متأثر بوده است. به عبارت دیگر،

فرایند تحول در هریک از عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی با مجموعه‌ای از تقارن‌ها و جابه‌جایی‌های تاریخی همراه بوده و این وضعیت، آثار مهمی بر روند این تحولات برجای گذاشته است. در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

۱. فرایند دگرگونی‌های فکری و فرهنگی ایران طی دو سده گذشته، علاوه بر تأثیرپذیری از مؤلفه‌ها و گرایش‌های ریشه‌دار فرهنگ بومی (نظیر تقدیرگرایی، بی‌اعتبار شمردن امور دنیوی و بی‌اعتمادی به عقل بشری و خرد جمعی) به شدت از نحوه ارتباط ایرانیان با تمدن و فرهنگ جدید غرب متأثر بوده است؛ در اثر برخی هم‌زمانی‌ها و ناهم‌زمانی‌های تاریخی در جریان این ارتباط، دچار مشکلات و آشفتگی‌های بیشتری شده است. از جمله این که:

— هم‌زمان شدن انسداد راه‌های ارتباطی میان ایران و اروپا در سده‌های شانزدهم تا هجدهم (در اثر تغییر راه‌های تجاری و اختلافات و جنگ‌های طولانی ایران و عثمانی) و همچنین، هم‌زمان شدن «تشدید رکود علمی و فکری» در جامعه ایرانی با «تسریع تحرک علمی و فکری» در جوامع غربی، نقش مهمی در به تأخیر افتادن آگاهی ایرانیان از دگرگونی‌های جوامع غربی و اختلال در ذهنیت نخبگان ایرانی نسبت به تمدن و فرهنگ غرب داشته است.

— هم‌زمان شدن «زوال قدرت نظامی و سیاسی» جامعه ایرانی با «قدرت‌یابی و توسعه‌طلبی» جوامع غربی در سده هجدهم، علاوه بر تأثیر تعیین‌کننده در شکست‌های نظامی و دیپلماتیک ایران و تحکیم نفوذ سیاسی و اقتصادی قدرت‌های غربی بر ایران در دو سده اخیر، باعث تشدید انفعال و بدبینی ایرانیان در مقابل دنیای جدید شده است.

۲. فرایند نوسازی و توسعه اقتصادی در ایران معاصر، افزون بر مشکلات ناشی از ویژگی ساختارهای بومی و نارسایی برنامه‌ها و راهبردهای اصلاحات اقتصادی، در اثر تقارن‌ها و ناجابه‌جایی‌های تاریخی دچار انقطاع‌ها و اختلال‌های فراوانی شده است. از جمله این که:

— پیش افتادن «تجارت خارجی» و «سرمایه بیگانه» بر «تجارت داخلی» و انباشت «سرمایه بومی» (در سده پیشین) به استحاله ساختار اقتصاد بومی، زوال صنایع داخلی و شکل‌گیری و تداوم اقتصاد نیمه‌مستعمراتی (مبتهی بر صادرات مواد خام و واردات مصنوعات جدید) انجامیده است.

— پیش افتادن «انباشت سرمایه دولتی» بر «سرمایه خصوصی» (در اثر افزایش درآمدهای نفتی، به‌ویژه از دهه ۱۳۵۰) به رشد بیش از حد دستگاه‌ها و هزینه‌های دولتی، توسعه بیش از حد مصرف، ضعف فرهنگ کار و انتظارهای فزاینده جامعه از دولت منجر شده است.

— هم‌زمان شدن مکرر فرایند صنعتی شدن کشور با تشدید کشمکش‌های سیاسی داخلی یا مداخله‌های خارجی، تأثیر انکارناپذیری در ایجاد کندی و اختلال در این فرایند داشته است.

«واپس‌افتادگی» اصلاحات ارضی و اجرای آن پس از «رشد کمابیش بالایی اقتصاد شهری»، به تداوم عقب‌ماندگی و حاشیه‌ای شدن بخش کشاورزی و جامعه روستایی، سرازیر شدن بی‌رویه جمعیت روستایی به سوی شهرها، افزایش بی‌رویه جمعیت شهری و تشدید شکاف‌ها و بحران‌های اجتماعی و سیاسی در کشور انجامیده است.

۳. فرایند دموکراتیک‌شدن سیاست در ایران طی یک سده گذشته، علاوه بر پیشینه‌های طولانی ساختارها و رویه‌های استبدادی، در اثر برخی هم‌زمانی‌ها و ناهم‌زمانی‌های تاریخی، با کندی و اختلال بیشتری مواجه شده است. از جمله این‌ها که:

— هم‌زمانی پیدایش دولت متمرکز و اقتدارگرایی نظامی با تشدید ویژگی‌های رانتی دولت (در اثر افزایش تدریجی — و سپس شتابان — درآمدهای نفتی) تأثیر مهمی در تشدید استقلال دولت از جامعه و افزایش توانایی کنترل و سرکوب نیروهای سیاسی و مدنی داشته است.

— واپس‌افتادگی نوسازی نهادی و سیاسی نسبت به نوسازی اقتصادی و اجتماعی تأثیر آشکاری در تشدید شکاف‌های فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک، بیگانگی نخبگان از دولت، رادیکال‌شدن صف‌بندی‌های سیاسی، بی‌ثباتی‌های پی‌درپی سیاسی داشته است.

— مقارن‌شدن تشدید مهاجرت‌های روستاییان به شهرها و افزایش جمعیت و نابه‌سامانی‌های شهری با جنبش‌های سیاسی و انقلابی (در دهه ۱۳۴۰ به این سو) تأثیر مهمی در توده‌ای شدن جامعه و سیاست، غلبه پوپولیسم، تضعیف فرهنگ مدنی و نهادینه‌شدن دموکراسی داشته است.

موارد نام‌برده، فقط نمونه‌هایی از هم‌زمانی‌ها یا ناهم‌زمانی‌های اتفاقی، یا کم‌ویش اجتناب‌پذیر، در رویدادها و فرایندهایی را نشان می‌دهد که در طی دو سده گذشته با بسامد کمابیش زیادی در روند دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی ایران رخ نشان داده و بر سرشت و سرنوشت این دگرگونی‌ها تأثیری مهم و گاه تعیین‌کننده باقی گذاشته‌اند. این نمونه به همراه تعداد دیگری از هم‌زمانی‌ها و ناهم‌زمانی‌ها که در لابه‌لای مباحث مقاله به آن‌ها اشاره شد، به خوبی ضرورت توجه به متغیر زمان‌مندی (مختصات زمانی رویدادها و فرایندها) در تحلیل روند دگرگونی‌های اجتماعی را نشان می‌دهد. این توجه ممکن است به تکمیل و ژرفابخشی به تحلیل‌های ساختارگرا، کارگزارگرا و تلفیق‌گرا در مورد دگرگونی‌های اجتماعی کمک کند.

نکته دیگر این‌که، توجه به نقش زمان‌مندی — که به معنای دخیل دانستن متغیر «تصادف» در روندها و پیامدهای دگرگونی‌های اجتماعی است — افزون‌بر آثار نظری، از لحاظ عملی نیز خالی از اثر نیست. برای نمونه، این رویکرد ممکن است به پرهیز از بدبینی‌های ناشی از تحلیل‌های رایج کمک کند و انگیزه تلاش برای بهبود روندهای اجتماعی و سیاسی را افزایش دهد. به‌ویژه

این‌که نباید این نکته را نادیده گرفت که در کنار «تصادف‌های نامیمون» تاریخی – که این مقاله به دلیل مسئله موردنظر خود بر آن‌ها متمرکز شده بود – بدون تردید، همواره تصادف‌های مبارکی نیز در روند دگرگونی‌های اجتماعی جوامع مختلف (از جمله ایران) روی می‌دهند که آثار مثبت آن‌ها در فرایند دگرگونی‌ها، یا در جلوگیری از بحران‌های اجتماعی و سیاسی محتمل، از آثار منفی «تصادف‌های نامیمون» تاریخی کمتر نیست.

نکته آخر این‌که، مباحث این مقاله چیزی بیش از گام اولیه و آزمایشی برای سنجش فرضیه موردنظر نیست. بررسی و سنجش دقیق‌تر این فرضیه، نیازمند بررسی‌های بیشتری است که نگارنده امید فرصت و همت آن را می‌پرورد.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۶)، *مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: شیرازه.
- _____ (۱۳۷۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی. آدمیت، فریدون (۱۳۵۵)، *امیرکبیر و ایران*، چاپ پنجم، تهران: خوارزمی.
- _____ (۱۳۵۱)، *اندیشه ترقی و حکومت قانون (عصر سپهسالار)*، تهران: خوارزمی.
- آرنت، هانا (۱۹۶۶)، *توتالیتاریسم*، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ دوم، تهران: جاویدان.
- آفاری، ژانت (۱۳۷۹)، *انقلاب مشروطه ایران*، ترجمه رضا رضایی، تهران: بیستون.
- آوری، پیتر (۱۳۷۳)، *تاریخ معاصر ایران*، ۳ جلد، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، چاپ سوم، تهران: عطائی.
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۲)، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نی. اشرف، احمد (۱۳۵۹)، *موانع تاریخی رشد بورژوازی در ایران*، (دوره قاجاریه)، تهران: زمینه.
- امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۸۱)، *جامعه سیاسی، جامعه مدنی و توسعه ملی*، تهران: نقش و نگار.
- بدیع، برتران (۱۳۸۰)، *دو دولت*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: باز.
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۷۷)، *روشنفکران ایرانی و غرب*، ترجمه جمشید شیرازی، تهران: فرزاد روز.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، *دییچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، تهران: نگاه معاصر.
- پیگولوفسکایا و دیگران (۱۳۴۶)، *تاریخ ایران از آغاز تا پایان سده هجدهم*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: حزب توده.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۷۲)، *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایرانی با دو رویه تمدن غرب*، تهران: امیرکبیر.
- دلاوری، ابوالفضل (۱۳۷۵)، «طرحی برای مطالعه زمینه‌های اجتماعی انقلاب اسلامی»، *راهبرد*، ۹ (بهار).
- _____ (۱۳۸۳)، «شهر، هویت و سیاست در ایران معاصر» در *ایران: هویت، ملیت، قومیت* (مجموعه مقالات، به کوشش حمید احمدی) تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

- عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۲)، *بحران دمکراسی در ایران*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ‌مه‌دوی و بیژن نوذری، تهران: البرز.
- علمداری، کاظم (۱۳۸۳)، *چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟*، تهران: گام نو.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۹)، *تاریخ اقتصادی ایران*، ترجمه یعقوب آژند، چاپ دوم، تهران: گستره.
- غلامرضا کاشی، جواد و دیگران، تاریخ انجام تحقیق (۱۳۸۷)، *ذهنیت جوانان طبقه متوسط جدید در ایران*، گزارش طرح پژوهشی (منتشر نشده).
- فوران، جان (۱۳۷۷)، *مقاومت شکننده*، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- قیصری، علی (۱۳۸۳)، *روشنفکران ایران در قرن بیستم*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: هرمس.
- کاتوزیان، محمدعلی (همايون) (۱۳۷۲)، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز پرتوی، تهران: مرکز.
- گازپورسکی، مارک ج. (۱۳۷۱)، *سیاست خارجی آمریکا و شاه*، ترجمه جمشید زنگنه، تهران: رسا.
- گیبیز، جان آر. و بو ریمر (۱۳۸۱)، *سیاست پست مدرنیته*، ترجمه مسعود انصاری، تهران: گام نو.
- لش، اسکات (۱۳۸۳)، *جامعه‌شناسی پست مدرنیسم*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: مرکز.
- لمبتون، آ.ک. س. (۱۳۷۵)، *ایران عصر قاجار*، ترجمه سیمین فصیحی، مشهد: جاودان خرد.
- مور، برینگتون (۱۳۶۷)، *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر دانشگاهی.
- نوشیروانی، س. و. (۱۳۶۱)، «سراغاز تجاری شدن کشاورزی در ایران» *کتاب آگاہ: مسائل ارضی و دهقانی*، تهران: آگاہ.
- وبر، ماکس (۱۳۷۴)، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی‌نژاد و مصطفی عمادزاده، تهران: مولی.
- ولی، عباس (۱۳۸۰)، *ایران پیش از سرمایه‌داری*، ترجمه حسن شمس‌آوری، تهران: مرکز.
- های، کالین (۱۳۸۴)، *درآمدی بر تحلیل سیاسی*، ترجمه احمد گل‌محمدی، تهران: نی.
- هوگ‌لند، اریک (۱۳۸۱)، *زمین و انقلاب در ایران*، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران: شیرازه.

- AmirArjomand, S., (1986), "Iranian Revolution in Coemparative Perspective" in James B. F. (ed.) *New Religious Movement and Rapid Social Chang*, London; Sage pub. pp. 383-400.
- Anderson, P., (1974), *Leneages of the Absolutist State*, London: NL.B.
- Bakhash, S., (1978), *Iran: Monarchy, Bureucracy and Reform Under the Kajars*, London: Ithaca Press.
- Banani, A., (1961), *The Modernization of Iran 1921-1941*, Stanford: Stanford University Press.
- Bill, James Allen (1972), *The Politics of Iran: Groups, Classes and Modernization*, Colombus, Ohio: Charles E.merill publishing Co.
- Buchanan, J. M., R. D. Tollison and G. Tullock (eds) (1980) *Toward a Theory of Rent-Seeking Society*, College Station: Texas A & M University.

- Collinz, Randal (1985), *Three Sociological Traditions*, Oxford: Oxford University press.
- Goldthorpe, T. J. H., (1991), *The Uses of Historyian Sociology: Reflections on Som Recent Tendencies*, British Journal of Sociology. 42, 2: 211-30.
- Halebsky, S., (1978), *Mass Society and Political Conflict*, New York: Cambridge University Press.
- Kornhauser, W., (1959), *The Politics of Mass Society*, Gellen Co: Free press.
- Krasner, S. (1984), "Approaches to the State: Alternative Conceptions and Historical Dynamics", *Comparative Politics*, 16, 223-46.
- Najmabadi, A., "Iran's Turn to Islam: from Modernization to Moral Order" *The Middle East Journal*, vol 41 (Spring 1984) 202-17.
- Osborne, P., *The Politics of Time: Modernity and Avant-Garde*, London: Verso.
- Skoepol, T., (1982), "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution" *Theory and Society*, 11,3: 274-290.
- (1984), *Vision and Method in Historical Sociology*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Somit, A. and Peterson, S. A., (1989), *The Dynamics of Evolution: The Punctuated Equilibrium Debate in the Natural and Social Science*, Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Szetompka, P., (1991), *Society in Action: The Theory of Social Becaming*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Tatu, Vanhanen (2003), *Democratization: A Comparative Analysis of 170 Countries*, London: Routledge.
- Tilly, C., (1975), *The Formation of Nation States in Western Europe*, Princeton NJ: Princeton University Press.
- (1981), *As Sociology Meet History*, New York: Academic Press.
- (1984), *Big Structures, Large Processes, Huge Comparisons*, New York: Russell Sage Foundation.
- Waterbury, John (1994), *Democracy Without Democrats? The Potential for Political Liberalization in Middle East*, in Ghassem salameh, *Demacraey Without Democrats*. London: I. B. Tauris. 23-47.

ابوالفضل دلاوری، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی است.

abdelavari@gmail.com

بحران در مطالعه جامعه ایرانی: تأملاتی پیرامون جامعه ایرانی

جواد افشارکهن

(تاریخ دریافت ۸۸/۶/۱، تاریخ پذیرش ۸۹/۷/۲۱)

چکیده: نظریه‌های اجتماعی با به‌کارگیری مفاهیم ابداعی خود، شناخت پدیده‌های مختلف اجتماعی در یک جامعه را شدنی می‌کنند و توضیحات خود درباره علل پیدایش، دگرپس‌ی و فرجام واقعیت‌های اجتماعی را با پیامدهای کوتاه یا بلندمدت مترتب بر آن‌ها پیوند می‌زنند. فرایند دگرگونی‌های به‌هم پیوسته، توأمان و سه‌گانه در قلمروهای واقعیت اجتماعی، نظریه فلسفی و نظریه اجتماعی می‌تواند عینیت‌ها را به‌گونه‌ای کارآمد در سپهر اندیشه و ذهنیت توجیه‌پذیر و در عرصه کنش اجتماعی قابل کنترل سازد. اما در شرایط برهم‌خوردن این هم‌زمانی که عموماً در شرایط جوامع پیرامونی رخ می‌دهد، درک و تفسیر وضعیت این جوامع با دشواری مواجه می‌شود.

با گذشت نزدیک به نیم قرن از حضور جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسان در نظام دانشگاهی ایران، به نظر می‌رسد دستاوردهای اندیشه اجتماعی ایرانی در جهت شناخت جامعه ایران و پیش‌بینی تحولات آن چندان قابل اعتنا نیست و منطق دگرگونی‌ها و فرازونشیب‌های اجتماعی را نمی‌توان در چارچوب نظریه‌های موجود فهم و قابل پیش‌بینی نمود. مقاله حاضر براساس بررسی‌های خودگرد محورهای: الف) نسبت اندیشه فلسفی و اندیشه اجتماعی ب) ویژگی‌های جامعه ایرانی به‌عنوان جامعه‌ای پیرامونی ج) قابلیت‌ها و تحدیدهای مؤثر بر اندیشه‌ورزی اجتماعی در ایران، می‌کوشد چالش‌ها و موانع موجود بر سر راه نظریه‌پردازی درباره جامعه ایران را مطالعه کند و به بحث درباره عوامل بحران در تأمل اجتماعی

مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره یازدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۹، ص. ۱۰۹-۱۲۳